



رهبری در جنبش های اجتماعی

اثر: آلان موريس و سوزانه ستگن بورگ

ح.ریاحی



رهبری در جنبش های اجتماعی

اثر: آلدن موریس و سوزانه ستگن بورگ

ح.ریاحی

نقش رهبران در جنبش های اجتماعی جنبه ی حیاتی دارد: آن ها مشوق مسئولیت پذیری و سازمان دهنده ی منابع اند، فرصت ها را باز می شناسند و زمینه های آن را فراهم می آورند، به تدوین استراتژی می پردازند، خواست ها را مطرح می کنند و بر نتایج امور تاثیر می گذارند. با این همه، همان طور که دانشمندان بسیاری اشاره کرده اند، رهبری در جنبش های اجتماعی را هم چنان باید به گونه ی درستی نظریه پردازی کرد (مقایسه کنید امین زاده را با دیگران، سال ۲۰۰۱، بارکر با دیگران سال، ۲۰۰۱، کلاندرمنز سال ۱۹۸۹، ملوچی سال ۱۹۹۶، موریس سال ۱۹۹۹، چورخر و سنو سال ۱۹۸۱). ما ثابت می-کنیم که این نقیصه، ناشی از آنست که فاعل و ساختار به طور کامل در تئوری-های اجتماعی گنجانده نشده است. تمرکز بر رهبران مشهور، خطر غفلت از فرصت-های ساختاری را در پی دارد و بر سر راه فعالیت جمعی مانع ایجاد می کند، در عین حال، تاکید بر ساختارهای فرصت زاء، نقش عامل انسانی را تا حدی به خطر می اندازد. افزون بر این، چنین به نظر می رسد که تاکید بر رهبران به گونه ی غیر منصفانه ای، توده های معترض جنبش ها را به مقوله ی "پیروان" تنزل می دهد.

مقایسه کنید بارکر را با دیگران، سال ۲۰۰۱) بنابر این، هر رویکردی به رهبری در جنبش‌های اجتماعی، می‌باید فعالیت‌های رهبران را در چارچوب زمینه‌های ساختاری بررسی کند، و سطوح گوناگون رهبری و نقش شرکت‌کنندگان [در جنبش‌های اجتماعی] را بازشناسد.

ما رهبران جنبش‌ها را، به عنوان تصمیم‌گیرندگان استراتژیکی تعریف می‌کنیم که دیگران را برای شرکت در جنبش‌های اجتماعی سازمان می‌دهند؛ و الهام بخش و مشوق آن‌ها هستند. هدف ما در این مقاله این است که با ملاحظه‌ی عنصر رهبری، بتوانیم به توضیح مسائل اصلی در تئوری جنبش‌های اجتماعی یاری رسانیم. از این رو با بررسی مختصر رویکردهای موجود به رهبری در جنبش‌های اجتماعی آغاز می‌کنیم. (۱) سپس ترکیب اجتماعی رهبری را مورد تحلیل قرار می‌دهیم، آن‌گاه به حوزه‌های چندی می‌پردازیم که فکر می‌کنیم نقش رهبری در خصوص آن‌ها از اهمیت حیاتی برخوردار است. (۲)

چشم‌اندازهای رهبری در جنبش‌های اجتماعی

بررسی‌های اولیه رهبری جنبش‌های اجتماعی (برای مثال بلومر در سال ۱۹۵۱، لانگ و لانگ در سال ۱۹۶۱، روچه و سخس در سال ۱۹۵۵) کارکردی را مشخص کرده‌اند، که در آن انواع رهبران در مراحل مختلف در [سیر] تکوین جنبش نقش داشتند (ویلسون سال ۱۹۷۳: صص ۱۹۵-۱۹۶). گوس-فیلد (۱۹۶۶) به الزامات متعارض یک رهبر اشاره می‌کند که در درون [جنبش اجتماعی] به مثابه‌ی "بسیج

گر " مشوق شرکت کنندگان است و در بیرون از آن، نقش "نماینده" را ایفا می کند و جنبش را به جامعه ی بزرگ تر پیوند می زند. افزون بر این، بررسی های متاخرتر، پیچیدگی نقش-های رهبری در سطوح مختلف در درون جنبش، تعارضاتی که بین وظائف گوناگون رهبری وجود دارد و تغییر آن طی زمان را تحلیل کرده-اند(نگاه کنید به امین-زاده و دیگران سال ۲۰۰۱، گولدستون سال ۲۰۰۱، هردا رپ سال ۱۹۹۸، کلاندرمنز سال ۱۹۸۹، مارولا سال ۱۹۸۸، ملوچی سال ۱۹۹۶، نلسن سال ۱۹۷۱، روبنت سال ۱۹۹۷، ستگن بورگ سال ۱۹۸۸، ترنر و کیلیان سال ۱۹۸۷).

پژوهش-گران علاوه بر تحلیل نقش-ها و عمل-کرد-های گوناگون رهبران در جنبش-های اجتماعی، شیوه-های دستیابی آن-ها به مرجعیت قانونی جنبش-های اجتماعی را نیز بررسی می-کنند. بسیاری [از پژوهش-گران] از تئوری رهبری فرهمند (کاریزماتیک) وبر استفاده می-کنند که رویکردی استوار بر رابطه -است. این رویکرد به پیروان [رهبر فرهمند]، به خاطر نسبت دادن فرهمندی به رهبر، نقشی کلیدی می-بخشد (پلت و لیلی سال ۱۹۹۴). وبر (۱۹۶۸)، شکل-های جنبش را بسط و گسترش می-دهد که با رهبری فرهمندانه پیوند دارد. از جمله-ی این شکل-ها ماهیت عاطفی جماعت و تعیین وظائفی نزد رهبر فرهمند است که پایه-ی آن، بر وفاداری گذاشته شده است. با این همه، علی-رغم تمرکز وبر بر ماهیت رهبر که درون-مایه-ی آن-را تاثیر

متقابل می-داند، ایده-ی فرهمندی (کاریزما) معمولاً به منظور مراجعه به نوع شخصیت، مورد استفاده قرار می-گیرد. معهدا بینش وبر در خصوص تأثیرات رهبری بر مشخصات جنبش، مورد غفلت قرار گرفته شده است. (مقایسه کنید آیکلر سال ۱۹۷۷: ص ۱۰۱، ویلسن سال ۱۹۷۳: ۱۹۹۹). ملوچی (۱۹۹۶: ۳۳۶) آن-ها بر این باور اند که تئوری وبری فرهمندی موجب غفلت از رابطه-ی اجتماعی بین رهبران و پیروان آن-ها می-شود. پیروانی که خود را تسلیم رهبر فرهمند می-کنند، از نمایندگی محروم می-شوند.

پیروان، در تئوری رهبری روبرت میشلز (۱۹۶۲ [۱۹۱۱]) در حقیقت، نمایندگی را با طیب خاطر به رهبران وامی-گذارند. توده-ها این امر را قدر می-شناسند که رهبران به نمایندگی از طرف آن-ها صحبت و عمل می-کنند، حتی اگر آنان به نخبگان سیاسی-ای تبدیل شوند که منافع-شان با آن-ها در تعارض قرار گیرد. از نظر میشلز جنبش-های گسترده و احزاب بزرگ به سازمان-های بوروکراتیک عریض و طویل نیاز دارند. اما از آن-جا که انگیزه-ی رهبران حفظ قدرت و موقعیت خویش است، به ناگزیر جرگه-سالار (اولیگارش-ها) می-شوند. رهبران به بخشی از نخبگان قدرت تبدیل می-شوند که دغدغه-ی فکری-شان، بیش-تر حفظ دم و دستگاه است؛ تا پیشبرد هدف-های اولیه جنبش. این وضعیت به خاطر بی تفاوتی و فقدان مهارت و کاردانی در نزد توده-ها، در مقایسه با رهبران کاردان شکل می-گیرد. مارکس و انگلس (۱۹۶۸)

و لنین (۱۹۷۵) بر این نظر بودند که جنبش‌های انقلابی، به رهبران (روشنفکران) بیرون [از خود] نیازمندند زیرا توده‌ها نمی‌توانند درک نظری از مبارزه‌ی انقلابی را تدوین کنند.

نظریه‌پردازان زیادی استدلال میشلز، مبنی بر تبدیل ضروری سازمان‌ها به جرگه‌سالاری (اولیگارشی) را رد کرده‌اند. استدلال آن‌ها این است که بررسی شکل‌های سازمانی گوناگون ضروری است. شکل‌های سازمانی گوناگون در واقع جنبش‌ها و فرایندهائی را به وجود می‌آورند که موجب می‌شوند پاره‌ای از سازمان‌ها از شیوه‌ی دموکراتیک بهره ببرند (نگاه کنید به کولین بارکر ۲۰۰۱، لیپست، ترو و کلمن ۱۹۵۶). استدلال زاد و اش (۱۹۶۶) این است که سازمان‌ها در پاسخ به عوامل محیطی بیرونی و روندهای داخلی، به شیوه‌های گوناگونی تغییر می‌کنند. وقتی اعضا بی تفاوت باشند، رهبران به خود اجازه می‌دهند هدف‌های اعضا را تغییر دهند، اما در پاره‌ای موارد رهبران، سازمان‌ها را در راستائی رادیکال و نه محافظه‌کارانه تغییر می‌دهند (زاد و اش سال ۱۹۶۶: ص ۳۳۹. هم‌چنان نگاه کنید به شارتس و دیگران) زاد و اش به شیوه‌های گوناگونی اشاره می‌کنند که ویژگی‌های سازمانی از قبیل الزامات ساختاری عضویت، بر خواست‌هائی اثر می‌گذارد که رهبران آن را تعقیب می‌کنند. برای نمونه، یک سازمان غیر فراگیر از رهبران می‌خواهد که بر وظائف بسیج‌کننده متمرکز شوند، در حالی‌که احتمال بیش‌تری دارد که یک سازمان فراگیر،

رهبرانی را انتخاب کند که سبکی روشنگرانه و توضیحی داشته باشند. در عین حال، به آنان اجازه می‌دهد که پیشبرد هدف‌های مشخصی را بر عهده گیرند و ساختار یک سازمان را تغییر دهند. (زاد واش ۱۹۶۶:صص ۳۳۹-۳۴۰)

نظریه-پردازان دیگری هم، شیوه-هائی را به تفصیل توضیح داده‌اند که رهبران مورد استفاده قرار می‌دهند؛ تا بر تشکیلات جنبش اثر بگذارند، و هم این را که ویژگی-های جنبش، چگونه می‌توانند خودِ رهبران را شکل -دهند. ویلسن (۱۹۷۳) با بسط رویکرد رابطه-ای وبر، سه نوع رهبری را مشخص می‌کند: فرهمندی (کاریزماتیک)، ایدئولوژیک و پراگماتیک و همین-طور انواع سازمان جنبش مرتبط با آن-را. سازمان بر چارچوب نوع رهبری، تمرکز در تصمیم-گیری، تقسیم کار اثر می‌گذارد که در آن می‌تواند اختلاف نظر وجود داشته باشد. همین-طور هم آیشلر (۱۹۷۷) پایه-های رهبری را به ویژگی-ها و نتایج سازمانی مرتبط می‌داند. استدلال بارکر (۲۰۰۱) این است که ترکیب درست رهبری و نوع سازمان به جنبش-ها این اجازه را می‌دهد که پیش-گویی-های میشلز را به چالش بکشند و شرکت-کنندگان را قادر سازد دگرگونی-های اجتماعی رادیکال را پی بگیرند.

تنوع گوناگون رهبری از انواع متفاوت ساختار-های سازمانی-ای سر بر می‌آورد که از پیش وجود داشته‌اند. برای مثال، در جنبش زنان امریکا، رهبران "شاخه-ی قدیمی-تر" از سازمان-های داوطلبانه-ی سنتی، اتحادیه-ها و احزابی شکل گرفتند که دارای

تجربه‌ی ساختارهای رسمی بودند، در صورتی-که "شاخه-های جوان-تر" رهبران فمینیست، برآمده از تجاربی اند که در سازمان-های غیرمتمرکز، حقوق مدنی مشارکتی و چپ جدید اندوخته-اند (فریمن ۱۹۷۵). رهبران با چنین پیشینه-ای متفاوت، ساختارهای سازمانی را طبق تجارب پیشین خود شکل می-دهند و بدین طریق بر بسیج، استراتژی-ها و نتایج جنبش-ها اثر می-گذارند.

یک مساله-ی نظری اساسی عبارت است از اهمیت ویژگی-ها و کنش-های رهبران در تقابل با شرایط ساختاری و درجه-ی این اهمیت. نظریه-پردازان رفتار جمعی بر این باور اند که تناسب اجتماعی ساختاری، برای بسیج جنبش ضروری است، ولی کافی نیست. رهبران با فراهم آوردن نمونه-ی کنش، هدایت آن و توضیح مسائل و ارائه-ی راه حل-ها انگیزه به وجود می-آورند (لانگ و لانگ ۱۹۶۱: ص-ص ۵۱۷-۵۲۴). استدلال اسملسر (۱۹۶۲) این است که رهبران برای بسیج ضروری اند و می-توانند در ایجاد شرایط دیگر در روند بسط رفتار جمعی نقش داشته باشند، اما آن-ها نیز با چارچوب متناسب ساختاری، باورهای تعمیم-یافته و عوامل شتاب-دهنده برای ایجاد رفتار جمعی نیاز دارند.

نظریه-پردازان بسیج منابع، رهبران را کارسالاران سیاسی-ای می-دانند که منابع را فراهم می-کنند و سازمان-هائی را در پاسخ به انگیزه-ها، مخاطرات و فرصت-ها بنیان

می-نهند. از منظر آنان حامیان، کنش-گران معقولی هستند که از رهبران کارا پیروی می-کنند (نگاه کنید به مکاری و زاد ۱۹۷۳، ۱۹۷۷ و اوبرشال ۱۹۷۳). عواملی چون در دسترس بودن حمایت بیرونی و عملکرد کنترل اجتماعی بر پیدایش رهبران اثر می-گذارد (اوبرشال ۱۹۷۳ : صص ۱۵۷-۱۵۹). نظریه-پردازان فرآیند سیاسی، اثرات ساختارهای فرصت سیاسی را تحلیل کرده-اند، اما با این کار، توجه اندکی به رهبری داشته-اند- مساله-ای که در بحث-های اخیر مربوط به نقش رهبران در بازشناسی و کار روی فرصت-ها مورد پذیرش قرار گرفته است. (گلدستون ۲۰۰۱، امین زاده و دیگران، ۲۰۰۱)

به نظر ما غفلت نسبی به مساله-ی رهبری در تئوری جنبش اجتماعی ناشی از آن است که نتوانسته-اند به گونه-ی مناسب به اهمیت و محدودیت-های ساختار و عامل پردازند. رویکرد فرآیند سیاسی، بر ساختارهای فرصت سیاسی تاکید می-کند و عامل انسانی را نادیده می-گیرد (نگاه کنید به گودوین و یاسپر ۱۹۹۹). برداشت کارسالارانه-تشکیلاتی از تئوری بسیج منابع (نگاه کنید به مکاری و زالد ۲۰۰۲) در واقع بر فاعلان بیش از حد تاکید می-ورزد. طبق این برداشت مساله-ی کارسالاران می-تواند موجب اعتراض شود. با این همه، این تئوری، در معنای دیگری، فاعلان را در نحوه-ی برخورد به ساختارهای بسیج-کننده نادیده می-گیرد. همان-طوری که مکاری و زالد (۲۰۰۲: صص ۵۴۳) در بررسی اخیر خود از تئوری بسیج منابع اشاره می-کنند: "[ما]

دست-کم، به لحاظ نظری در مورد مساله-ی تصمیم-گیری استراتژیک تقریباً سکوت کرده-ایم."

بحث ما این است که نظریه جنبش اجتماعی می-تواند از بررسی شیوه-های متعدد مورد استفاده-ی رهبران، در ایجاد دگرگونی اجتماعی و به وجود آوردن شرایط برای عامل شرکت-کنندگان دیگر بسیار استفاده کند. با آن-که ما بر این باور ایم که اخیراً بر ساختارهای فرصت تاکید شده است، معهذاً این امر به غفلت از عامل انسانی منجر شده است، نظر ما این نیست که پژوهش-گران با برجسته کردن فاعل به ضرر ساختار اشتباه می-کنند که جهت متضادی را [به لحاظ نظری] دارند. بلکه [به نظر ما] لازم است که هم محدودیت-های ساختار، هم فرصت-هایی که برای جنبش-های اجتماعی وجود دارد و شیوه-های قائل شدن به تفاوت رهبران را در چارچوب زمینه-های ساختاری بررسی کنیم. همان-طوری-که این بررسی نشان می-دهد، دانشمندان ایده-های عمومی چندی را ارائه کرده-اند که ما می-توانیم در گسترش تئوری-های رهبری در جنبش-های اجتماعی از آن-ها استفاده کنیم: رهبران در چارچوب ساختارها عمل می-کنند و هم بر سازمان جنبش [اجتماعی] و محیط آن اثر می-گذارند، و هم تحت نفوذ آن-ها قرار دارند. آن-ها [رهبران] را می-توان در سطوح گوناگون مشاهده کرد که وظائف متعدد و گوناگونی را انجام می-دهند. گاه رهبران به دنبال منافع خویش اند و سازمان-ها را به ضرر هدف-های جنبش حفظ می-کنند، اما ساختارهای سازمانی

متفاوت انواع متفاوت رهبر را به وجود می-آورند. از این جمله اند رهبرانی که پیشبرد هدف-های جنبش بر منافع-شان ارجحیت دارد. انواع رهبران در مراحل متفاوت توسعه-ی جنبش دست بالا را دارند و گهگاه با یک-دیگر در تعارض و کشمکش قرار می-گیرند.

برای این که از این ایده-های عمومی در باره-ی رهبری فراتر رویم، لازم است به بررسی تفاوتی پردازیم که رهبران برای روندها و مسائل مشخص قائل اند. در بخش بعدی سعی می-کنیم خطوط اصلی راستاهای جدیدی را جهت بررسی رهبری جنبش ارائه کنیم، بدین ترتیب نشان می-دهیم رهبری چگونه به شرایط ساختاری وابسته است و رهبران تا چه اندازه برای پدیداری، سازمان-دهی، استراتژی و نتایج جنبش-های اجتماعی اهمیت دارند

ترکیب اجتماعی رهبری

رهبران جنبش-های اجتماعی افرادی نیستند که از میان جمعیت تحت رهبری-شان به طور اتفاقی برگزیده شده باشند. و. ای. لینن، مهاتما گاندی، مارتین لوتر کینگ و بتی فریدن رهبران انواع جنبش-های اجتماعی بسیار متفاوتی بودند. با این همه، همه-ی آن-ها از طبقه-ی متوسط برآمده و بسیار تحصیل کرده بودند. رهبران جنبش-های اجتماعی بیش-تر از تحصیل-کرده-های طبقات متوسط و بالا هستند و نسبت مردان در بین آن-ها به طرز نامتناسبی بالاست. آن-ها معمولاً نژاد و قومیت حامیان خود را

دارند (نگاه کنید به برین تن ۱۹۵۲، فلاکس ۱۹۷۱، اوبرشال ۱۹۷۳). گرچه این ادعای ما عمدتاً مبتنی بر پژوهش‌های هائی است که در کشورهای پیشرفته‌ی غربی صورت گرفته، مطالعات مربوط به جنبش‌ها و رهبران در کشورهای فقیر و غیرغربی نیز نشان‌دهنده‌ی آن است که اکثریت رهبران یا برآمده از طبقات متوسط و بالا هستند، یا تحصیلاتی بالاتر از پیروان خود دارند (نگاه کنید به رجای و فیلیپس ۱۹۸۸، ولت مایر و پتراس ۲۰۰۲). در این جا سعی می‌کنیم درک کنیم چرا این کیفیت رهبران جنبش [تعلق داشتن به طبقه‌ی متوسط و بالا] که نشان‌دهنده‌ی آنست که نماینده‌ی مستقیم [جنبش اجتماعی] نیستند بیش‌تر قاعده است تا استثنا، و همین‌طور تلاش می‌کنیم به مفاهیم انضمامی‌ای دست یابیم که ترکیب اجتماعی رهبری برای جنبش‌های اجتماعی در بردارد.

روشن است که زمینه‌ی طبقاتی ممتازی که رهبران دارند، منابع مالی، برنامه‌های منعطف و پیوندهای اجتماعی‌ای را برای‌شان به همراه می‌آورد که غالباً در دسترس رده‌های پایین [جامعه] نیست. این منابع مهم اند زیرا جنبش‌های اجتماعی از منافع گروه‌های اجتماعی‌ای دفاع می‌کنند که به لحاظ داشتن منابع فقیر اند. با این همه، به باور ما سرمایه‌ی فرهنگی منبع اصلی‌ای است که رهبران جنبش اجتماعی به خاطر زمینه‌ی ممتاز خود در اختیار دارند. جنبش‌های اجتماعی برای این‌که پیروز شوند

نیازمند آنند که هزاران وظیفه-ی روشنفکری به شیوه-ی بی نهایت مطلوبی انجام پذیرد. فعالیت-های جنبش اجتماعی بسیار اند- سازمان-دهی اعتراضات، تدوین ایدئولوژی-ها، بحث، رودرروئی در رسانه-ها، نوشتن، نطق و خطابه، ابداع استراتژی و تاکتیک، ترکیب خلاقانه-ی اطلاعاتی که حاصل ملاقات-های محلی، ملی و بین-المللی است، دیالوگ با نخبگان داخلی و خارجی، ابتکار عمل و نوآوری، ارائه-ی دلایل منطقی برای برقراری ائتلاف و جهت دادن به عواطف- که همگی اساسا وظائف روشنفکرانه اند. در پیوند با این وظائف، دادن جهت-گیری خاص به زبان و دیگر نمادها جنبه-ی اساسی دارد. تحصیلات رسمی، مخصوصا در سطح دانشگاه، مسیر اصلی خواندن، نوشتن، صحبت کردن و تحلیل مهارت-ها در سطح پیشرفته است، و کالج-ها و دانشگاه-ها، جایگاه-هائی هستند که افراد بسیاری به کسب ایده-های جدید از فرهنگ-های گوناگون می-پردازند.

این مهارت-های تحصیلی، زمانی که گاندی استراتژی فعالیت مستقیم نافرمانی مدنی را پایه-ریزی می-کرد، به او یاری رساند تا سلاحی در خدمت به تهمی-دستان فراهم سازد. همین مهارت-ها در استعداد هنری مارتین لوتر کینگ آن-جا که گفت: "روپائی در سر دارم" آشکار بود. لوتر کینگ در آن سخنرانی، آرزوهای جنبش حقوق مدنی را با آرزوهائی مرتبط ساخت که در فرهنگ گسترده-تر امریکائی نهفته بود. همین مهارت-ها در نوشته-ی بتی فریدن تحت عنوان: "رمز و راز زنانه" معلوم بود. در این

اثر زنانی صدای خود را به گوش دیگران رساندند که "از مساله-ای که هیچ نامی نداشت" رنج می-کشیدند. این مهارت-ها خود را در مهارت فیلپس شلافلی در بحث کردن نشان داد. بحث-های او توانست اصلاحیه-ی حقوق برابر را خنثی کند (منس بریج ۱۹۸۶) از آن-جائی-که ما با یاسپر (۱۹۹۷) هم عقیده-ایم که مشخصه-ی جنبش-های اجتماعی خلاقیت، آزمایش-گری و نوآوری ماهرانه است، بر این باوریم که افراد تحصیلکرده غالباً به جایگاه رهبری می-رسند زیرا آن-ها برای طرح و اداره-ی وظائف جنبش-های اجتماعی مناسب-ترین اند.

جنبش-های اجتماعی زمان زیادی صرف بسیج، هدایت و تحلیل فعالیت جمعی گروه-های اجتماعی می-کنند. بررسی-ها نشان می-دهد که رهبران جنبش-های اجتماعی معاصر گرایش به تحصیلات عالی در علوم اجتماعی، علوم انسانی و هنرها دارند (برای مثال کنسینگ تن ۱۹۶۸، مک آدم ۱۹۸۸، زالد و مکاریتی ۱۹۸۷، پینارد و همیلتن ۱۹۸۹). نظر عمومی ما این است که این رشته-های تحصیلی برای رهبران جنبش بسیار مناسب اند، زیرا آن-ها شالوده--ی "علم کنش و عمل انسانی" را پی می-ریزند، عملی که مهارت-های مناسب را در اختیار جنبش قرار می-دهد. بسیاری از فعالان ارزش-های در خوری را از والدین خود یاد می-گیرند و سپس آن-ها را با تجربه-ها و مهارت-هائی تکمیل می-کنند که از طریق تحصیل کسب کرده-اند.

این به معنی آن نیست که همه-ی رهبران جنبش از طبقات ممتازه بر آمده-اند، یا تحصیلات عالی دارند. این امر در مورد اروپای پس از جنگ جهانی دوم و امریکای شمالی بیش-تر عمومیت دارد تا زمان-های پیش-تر؛ و در کشورهای کم-تر توسعه-یافته. همین-طور هم رهبران طبقات ممتازه ضرورتاً بهترین رهبران برای همه-ی انواع جنبش-ها نیستند. در حقیقت، رهبرانی که ریشه در جماعات کارگری و تهی-دست دارند، بیش-تر متمایل به بهره-جوئی از منافع طبقه-ی خود و برخوردار از امتیازات بسیج پایه-های اجتماعی خویش اند؛ و این آن چیزی است که رهبران بیرون از طبقه فاقد آندند. با این همه، به باور ما حتی برای کسانی که ریشه در طبقات فرودست و کارگری دارند، سرمایه-ی آموزشی اهمیت اساسی دارد. ولت میر و پتراس (۲۰۰۲) در بررسی رهبری در جنبش کارگران روستائی بی زمین در برزیل پی بردند که بخش قابل توجهی از رهبران موج جدید کنش-گری در روستا، با رهبران موج قبلی تفاوت داشتند، بدین ترتیب که آن-ها بیش از آن-که خاستگاه طبقه متوسط شهری داشته باشند، ریشه-ی دهقانی داشتند. با این وجود، بخش بزرگی از این رهبران دارای تحصیلات عالی و متعهد به ادامه-ی تحصیل بودند، و این سرمایه [تحصیلات عالی] همراه با پیوندهائی که با تهی-دستان روستائی داشتند برای توانائی رهبران جهت انجام موفقیت-آمیز استراتژی-ها اهمیت اساسی داشت.

دسترسی به سرمایه-ی آموزشی هم ثمره-ی عامل و هم ساختار است. رهبران می-توانند جنبش-های مردم تهی-دست را از طریق تعهد به تحصیل، هم برای خود و هم برای پیروان-شان پیش ببرند. بدین ترتیب، ملکم ایکس به این دلیل معروف شد که سلول زندان خود را به "دانشگاه" و بسط و گسترش سرمایه-ی معنوی تبدیل کرد، و این او را قادر ساخت که در بحث با دانشمندانی پیروز شود که تحصیلات دانشگاهی داشتند. رهبرانی که تحصیلات رسمی چندانی ندارند بیش-تر در "خانواده-هایی" بزرگ شده-اند که ریشه در "جنبش" داشته-اند؛ یا با تجربیات جنبش که دیگر افراد اثر گذار در اختیارشان گذاشته-اند، توانسته-اند سازمان-دهی و رهبری را فرا بگیرند. جنبش-هائی که مردم تحصیل نکرده و تهی-دست را سازمان می-دهند، می-توانند زمانی-که فوروم-های آموزشی به وجود می-آورند، که در آن آموزش شهروندی برای جنبش حقوق مدنی، استعداد سازماندهی را در رای-دهندگان خود پرورش دهند. هرچند سرمایه مورد نیاز رهبران جنبش اجتماعی بیش-تر قابل دسترسی برای اعضاء طبقات ممتاز است، و عموماً از طریق آموزش و پرورش رسمی حاصل می-شود، می-توان آن را از طریق جنبش نیز آموخت و از راه تجربه-ی عملی فرا گرفت.

گرایش-های ساختاری در مقیاس وسیع و ویژگی-های نهادها نیز بر دستیابی به سرمایه-ی آموزشی و رهبری اثر می-گذارد. برای مثال، پس از دگرگونی-های

اقتصادی، کشیشان شهری سیاه پوست به رهبران جنبش حقوق مدنی تبدیل شدند و تداوم شهری شدن، نوع به خصوصی از کشیش سیاه پوستی را به وجود آورد که تحصیل کرده بود، و کلیساهای سیاه پوستان منابع کافی در اختیار آن-ها قرار می-دادند که از کشیشان مستقل حمایت کنند. ورود گسترده-ی زنان به دانشگاه-ها پس از جنگ جهانی دوم، حضور آن-ها را در جنبش-های اجتماعی افزایش داد. از این جمله بود جنبش-های دانشجویی و ضد جنگ؛ و بسیاری از زنان پس از شرکت در گروه-های کوچک به منظور بحث پیرامون ایده-های جدید در خصوص رهائی زنان در دانشگاه-ها و جنبش-های دهه-ی شصت به رهبران فمینیست تبدیل شدند. همان-طور که در زیر بحث می-کنیم، بسیاری از رهبران جنبش-ها مقام رهبری را به خاطر نقش-های رهبری پیشین خود و کسب مهارت-ها در نهادهای گروه-های چالش-گر به دست آوردند.

جنسیت و رهبری

درجه-ی نابرابری جنسیتی در جماعت گروه-های چالش-گر، یکی از عوامل تعیین-کننده در نابرابری جنسیتی در سطوح بالای رهبری در جنبش-های اجتماعی است. در اثر نابرابری جنسیتی در سطح سازمانی، سطوح بالای رهبری جنبش اجتماعی غالباً چهره-ی مردانه داشته است، و زنان از طریق روابط با مردان به رهبری و موقعیت دست یافته-اند. برای مثال، در آغاز جنبش حقوق مدنی، بیش از نود درصد کشیشان در

کلیساهای سیاه پوستان را مردان تشکیل می-دادند، و آن منصب یکی از راه-های اصلی دستیابی به رهبری جنبش اجتماعی بود. در درون چپ جدید امریکا زنان به عنوان همسران یا معشوقه-های رهبران معروف مرد، به مقام و منصب دست پیدا می-کردند (روزن ۲۰۰۰: ص ۱۲۰) در جنبش انقلابی معدود "رهبران اصلی انقلابی زن... همگی ردای رهبری را از شوهران یا پدران شهید خود به تن می-کردند". (گولدستون ۲۰۰۱: ص ۱۵۹)

اگر چه مردان در بسیاری از جنبش-ها مقام عالی رهبری را در دست داشته-اند، بررسی-های اخیر پیرامون جنسیت و رهبری نشان می-دهد که رهبری جنبش اجتماعی پدیده-ای پیچیده است و لایه-های چند-گانه-ای دارند (امین-زاده و دیگران ۲۰۰۱؛ گولدستون ۲۰۰۱؛ جونز ۱۹۹۳؛ روبنت ۱۹۹۷؛ تیلور ۱۹۹۹). بی تردید زنان در سطح وسیعی در جنبش-های اجتماعی شرکت می-کنند و نقش مهمی در فعالیت-ها و نتایج آن-ها به عهده دارند. روبنت (۱۹۹۷) و جونز (۱۹۹۳) نشان می-دهند که زنان حتی زمانی که در لایه-های بالای رهبری جنبش حقوق مدنی فعالیت نداشته-اند، در نقش-های رده-ی دوم رهبری بسیار فعال بوده-اند.

روبت بر این باور است که زنان غالباً در نقش " رهبر پیوند-دهنده " عمل می-کنند. او [روبت] این نقش را این گونه تعریف می-کند: "لایه-ی میانی رهبری" که "وظیفه-اش پیوند آحاد و پیروان بالقوه و همین طور رهبران رسمی بالقوه به جنبش است" (۱۹۹۷: ص ۱۹۱). این رهبران در عین حال، عمده-ی کار عاطفی جنبش را انجام می-دهند و می-توانند در دوره-های بحران و خود-انگیختگی، نقش-های عمده-ای ایفا کنند. جونز (۱۹۹۳: ص ۱۱۹) با استدلال مشابهی تایید می-کند که زنان معمولاً به خاطر مهارت-هائی که در رابطه با زندگی خانوادگی و نمادهای نزدیک به خانواده دارند، در آن قبیل فعالیت رهبری شرکت می-کنند که شبکه-ساز است و پیوندهای رسمی را استحکام می-بخشد. روبنت و جونز در این مورد هم عقیده-اند که زنان معمولاً از مقام-های بالای رهبری رسمی سازمان-های جنبش اجتماعی کنار گذاشته می-شوند. هر دو [روبت و جونز] گرایش به این دارند که بگویند چنین مقام-هایی را سخن-گویان جنبش--ها در اختیار می-گیرند. این دانشمندان ما را در گسترش بینش خود در مورد رهبری جنبش تشویق کرده-اند، بدین صورت که تاکید می-کنند که رهبری را به فعالیت-هائی محدود نکنیم که با نقش رسمی و فعالیت-های مردانه مرتبط اند.

درعین حال که از این تعدیل [فکری] استقبال می-کنیم، دغدغه-ی ما این است که این جهت-گیری تحلیلی ممکن است به تعریف بیش از اندازه باز و گسترده-ی

رهبری و نادیده گرفتن پویه-شناسی قدرت در رهبری جنبش منتهی شود. با پذیرش این که رهبری در فعالیت-های تشکیلاتی متعددی درگیر است و این که زنان برای جنبش-های اجتماعی حیاتی اند، نمی-خواهیم همه-ی مشارکت فعال در جنبش-های اجتماعی را با رهبری یکسان بدانیم. سازمان-دهندگان که به طراحی استراتژی می-پردازند، پروژه تدوین می-کنند، مسائل را تنظیم می-کنند یا الهام-بخش شرکت-کنندگان [در جنبش-ها] هستند، مشخصا نوعی رهبر اند. اما دیگر شرکت-کنندگان در سازمان-دهی پروژه-ها را که وظائفی چون جمع-آوری اعانه و تبلیغ به عهده دارند (و می-توان آن-ها را "سازمان-دهندگان" درون جنبش نام نهاد)، اگر بخواهیم معنای تحلیلی برای مفهوم رهبری قائل شویم، نباید به طور خود به خودی رهبر تلقی کنیم. افزون بر این، لازم است به این امر آگاهی داشته باشیم که در اغلب جنبش-های اجتماعی رده-بندی عمودی رهبری وجود دارد. زمانی-که زنان از مقام-های بالای [رهبری] کنار گذاشته شوند، از بخش قابل توجهی از رهبری بالای جنبش جدا می-مانند.

ما نسبت به استدلال-هایی که تفاوت بین رهبری رسمی و سخن-گویان جنبش را کنار می-گذارند، بدبین ایم. دو دلیل در این مورد داریم: یکی این که رهبران رسمی جنبش، کسانی چون لنین، گاندی، لوتر کینگ، کاسترو، مائو و نایرره صرفا سخن-گوی جنبش نبودند؛ آن-ها هدف-های جنبش را تعیین کرده-اند، در مورد استراتژی و تاکتیک

تصمیم-گیری کردند و شکل-دهنده-ی نتایج جنبش-ها بوده-اند (امین-زاده و دیگران ۲۰۰۱). دلیل دوم این که پاره-ای از "سخن-گویان" جنبش-ها ممکن است افرادی باشند که خود را مطرح کردند، یا رسانه-ها آن-ها را به عنوان "ستاره" گزین کردند، اما به هیچ وجه رهبران مسؤل و پاسخ-گو نیستند. (مقایسه کنید فریمن ۱۹۷۵: ص ۱۲۰؛ گیت لین ۱۹۸۰)

رهبران درون و بیرون [جنبش]

ترکیب اجتماعی مقامات بالای رهبری حائز اهمیت است؛ زیرا رهبران به دلیل داشتن پیشینه و تجارب گوناگون گزینه-های استراتژیک متفاوتی دارند که بر پیروزی جنبش اثر می-گذارد. اگر چه اعضاء گروه-های چالش-گر معمولاً اکثریت رهبران جنبش خود را به وجود می-آورند، این که اعضاء ممتاز-ی گروه-های بیرون از جنبش در موقعیت رهبری جنبش-های گروه-های تحت ستم قرار گیرند و کارایی داشته باشند امری عجیب و استثنائی نیست. برای مثال، بسیاری از رهبران جنبش ضدبرده-داری و برخی از رهبران اولیه جنبش حقوق مدنی، سفید پوست بودند (نگاه کنید به مارکس و یوسین ۱۹۷۱) پژوهش-ها نشان داده است که ترکیبی از رهبران داخل و خارج [جنبش] برای رهبری جنبش اجتماعی هم مزیت دارد هم زیان. در خصوص مزیت، [باید گفت] که رهبر بیرون از جنبش نظرات جدید، تماس-های اجتماعی، مهارت-ها و توجه به دایره-ی رهبری را به همراه دارد که در غیر این صورت قابل دستیابی نیستند. چنین رهبرانی

می-توانند گزینه-هائی را افزایش و در دسترس رهبران قرار دهند و به غنای بحث و ملاحظاتی یاری رسانند که زمینه-ساز تصمیم-گیری-های مهم اند. (مارکس و یوسین ۱۹۷۱؛ گنز ۲۰۰۰)

رهبران بیرون از گروه-های چالش-گر، هم-چنین می-توانند مسائل بسیاری را برای رهبری به وجود آورند. مارکس و یوسین (۱۹۷۱) در مقایسه-ی فعالیت اکثریت در سه جنبش کاملا متفاوت به این نتیجه رسیدند که تیم-های رهبری مختلط گرایش به ایجاد درگیری-هائی دارند که اساس آن-ها اختلاف نظر ایدئولوژیک، پیش-داوری و خصومت-هائی است که رهبری بیرون از جنبش نسبت به گروه چالش-گر دارد، تفاوت سطح مهارت-ها به طوری که رهبری-های بیرون از جنبش را قادر می-سازد تعداد نامتناسبی از مقام-های رهبری را در اختیار بگیرند، و تنش-های نهان و نامشهودی که طی [پیشروی] یک جنبش بسیار آشکار می-شود. مارکس و یوسین نتیجه می-گیرند که با توجه به فشار-های ساختاری و فرهنگی-ای که در کنش متقابل رهبری درونی [جنبش] و رهبری بیرونی [جنبش] وجود دارد، تکوین این درگیری-ها ممکن است. بعدا به این قضیه برخواهیم گشت که پویش رهبری درونی یا بیرونی [جنبش] چگونه می-تواند بر نتایج حاصله-ی جنبش اثر بگذارد.

کوتاه این که، ترکیب رهبری جنبش اهمیت دارد؛ زیرا بر دسترسی به مهارت‌های رهبری اثر می‌گذارد، مهارت‌هایی که برای پیروزی رهبری حیاتی اند. چنین مهارت‌هایی را غالباً از طریق تحصیلات رسمی و علمی کسب می‌کنند که نهادهای جماعت در اختیار می‌گذارند، و پیش از تجربه‌ی جنبش حاصل شده است. در بخش‌های بعدی به نقش انواع گوناگون رهبری در پیدایش جنبش، استراتژی و نتایج آن نظر می‌افکنیم.

رهبری و پیدایش جنبش

پژوهش‌ها، اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی برآمد جنبش‌های اجتماعی را مشخص کرده‌اند. از جمله‌ی این اجزا عبارتند از: فرصت‌های سیاسی و فرهنگی، پایه‌های سازمانی، منابع مادی و انسانی، رویدادهای شتاب‌دهنده، تهدیدها، مصیبت‌ها و چارچوب‌های کنش جمعی. اگر چه بعید است که حتی مجرب‌ترین رهبران در غیاب دست‌کم برخی از مولفه‌های مذکور بتوانند جنبشی را بسیج کنند، رهبران در تبدیل شرایط بالقوه بسیج به جنبش‌های اجتماعی واقعی با هم تفاوت دارند. در عین حال، شرایط ساختاری بر پیدایش و موثر بودن رهبران اثر می‌گذارد. لازم است بررسی کنیم که کنش متقابل رهبری با دیگر عوامل موثر بر پیدایش جنبش چگونه است؛ بدین منظور نظری

می-افکنیم به چگونگی برآمد رهبران در شرایط فرهنگی و سیاسی مشخص و این که رهبران برای رودرروئی با چالش‌های بسیج چه انجام می-دهند.

شرایط فرهنگی و سیاسی رهبری

از نظر اوبرشال (۱۹۷۳) رهبران تقریباً همیشه وجود دارند، اما برآمد آن‌ها به فرصت‌های سیاسی وابسته است. او [اوبرشال] چنین استدلال می-کند که مهارت‌های رهبری را "می-باید از طریق تحصیل و تجربه-ای کسب کرد که فعالان آن طی گسترش جنبش در تجربه-ی آزمون و خطای خود به دست می-آورند" (۱۹۷۳: ص ۱۵۸). با این وجود، فرصت‌های سیاسی غالباً از دست می-روند و رهبران در بازشناسی و واکنش نشان دادن به فرصت‌ها نقش مهمی ایفا می-کنند (بنس زک ۱۹۹۶؛ گلدستون ۲۰۰۱). اگر برآمد جنبش‌ها مستلزم آن است که رهبران سیاسی فرصت‌های ساختاری را بازشناسند، این بدان معناست که شرایط فرهنگی و تشکیلاتی پیش از برآمد جنبش‌ها هم برای برآمد رهبران و هم جنبش‌ها جنبه-ی اساسی دارد. البته نوع پایه‌های از پیش موجود متفاوت اند و به نوع جنبش بستگی دارند.

موریس و برین (۲۰۰۱: صص ۳۴-۳۷) سه نوع جنبش را مشخص کرده-اند: "جنبش رهائی-بخش" که نیروی آن را گروه‌های تحت ستم تشکیل می-دهند و از زیر ساخت فرهنگ ستیزه-جویی-شان استفاده می-کنند؛ "جنبش‌های مبتنی بر

مساله-ی مشخص برابری-طلبانه" که با مسائل ویژه-ای سروکار دارند که بر گروه-های تحت ستم به خصوصی تاثیر دارد و جنبش-های "تعهد و مسئولیت اجتماعی" که شرایط معینی را به چالش می-کشند که بر عموم جمعیت اثر می-گذارد. در یک جنبش رهائی-بخش، مثلا جنبش حقوق مدنی، کلیساهای سیاه-پوستان، خاستگاه اولیه-ی رهبری جنبش بودند و سنت-های مشارکت و شکل-های فرهنگی کلیسا، ستون فقرات جنبش حقوق مدنی را تشکیل می-داد. در یک جنبش مبتنی بر مساله-ی مشخص مانند جنبش حق سقط جنین، رهبران از درون جنبش-های اجتماعی موجود بر آمدند، از جمله جنبش-های برنامه-ریزی جمعیت و خانواده و هم-چنین جنبش زنان. آن-ها [رهبران] تحت تاثیر ساختارها و تاکتیک-های این جنبش-ها قرار داشتند. (ستگن بورگ ۱۹۹۱)

جنبش-های تعهد و مسئولیت اجتماعی، در مقایسه با دو نوع دیگر ممکن است چنین پایه-های سازمانی و ساختاری از پیش موجودی را نداشته باشند. "مصائبی که به ناگاه [بر مردم] تحمیل می-شود" (والش ۱۹۸۱)، از جمله تراژدی-های شخصی و رویداد-هائی چون سوانح اتمی و ریختن نفت می-تواند برای رهبران جدید نقش انگیزه را ایفا کند. برای مثال، جنبش ضد مشروب-خواری در حین رانندگی در اوائل دهه-ی هشتاد در ایالات متحده شروع شد. خانم کاندی لایتنر پس از آن-که دخترش را راننده-ی مستی کشت، گروه "مادران علیه رانندگان مست" (ام. ای. د. د.) را بنیان

نهاد. در حالی-که تلاش-های پیشین جهت بالا بردن هشیاری [مردم] نسبت به راندگی در حالت مستی توجه اندکی را به خود جلب کرده بود، رهبری کاندی لایتتر تفاوت آشکاری را به نمایش گذاشت. با وجودی که کاندی لایتتر فاقد تجربه-ی [رهبری] جنبش بود، از رسانه-های جمعی به طور موثر استفاده-کرد و در تدوین این مساله از حقوق مادری و حقوق قربانیان کمک گرفت و بدین ترتیب جنبش را با خشم اخلاقی خود برانگیخت. با این همه، همان-طوری-که رینارمن (۱۹۸۸) استدلال می-کند، زمینه-های فرهنگی و سیاسی این جنبش نیز اهمیت داشت. این مبارزه [علیه راندگی در حالت مستی] بر زمینه-ی سیاسی محافظه-کارانه در دهه-ی هشتاد نیز موفق بود، زیرا رهبران از چارچوب "قاتل مست" و ضرورت مسئولیت فردی استفاده کردند که در [شعار] "تنها بگو: نه" طنین داشت که طرز فکر عصر ریگان را نشان می-داد.

وقتی زمینه-ی جنبش-ها را ستم و نابرابری تشکیل می-دهد که نهادهای طبیعی و جنبش-های اجتماعی پیشینی را به وجود آورد، رهبران اغلب از سازمان-ها و نهادهای از پیش موجود بر می-آیند. زمانی که رویدادهای شتاب-دهنده مصیبت-های ناگهانی را برای افراد و جماعت-ها به وجود می-آورند، احتمال بیش-تری دارد که رهبرانی به وجود آیند که فاقد چنین زمینه-هائی هستند، اما با همه-ی این احوال، شرایط سیاسی و فرهنگی موجود در پیروزی-شان موثر است. بی تردید رهبران در فرایند سازمان-دهی

جنبش-ها مهارت-های خود را بسط می-دهند و پاره-ای از آن-ها از پیش تجربه-ای ندارند. با این همه، بسیاری از آن-ها مهارت-ها و سنت-های فرهنگی و سیاسی را به رهبری جنبش به همراه می-آورند که در جنبش-های اجتماعی، سازمان-ها، یا نهادهای پیشین آموخته-اند.

رهبری و چالش-های بسیج

تحلیل-گران جنبش-های اجتماعی این طور استدلال کرده-اند که فرصت-های سیاسی از قبیل حضور متحدان و تفاوت-های بین نخبگان تشویق-کننده-ی بسیج جنبش است زیرا فعالان را ترغیب می-کند به این که شانس واقعی پیروزی وجود دارد(نگاه کنید به مک آدام ۱۹۸۲؛ مک آدام، مک کارتی و زالد ۱۹۹۶؛ تارو ۱۹۹۸). با این همه، فرصت-های از پیش موجود، مانند مصیبت-ها، به خودی خود مردم را متقاعد نمی-کند که سازمان پیدا کنند و به جنبش-ها بپیوندند. رهبران در شناخت و تحلیل فرصت-ها نقش مهمی ایفا می-کنند. در اثر نبود رهبری کارا، احتمال سوختن فرصت-ها هست یا این که، به جای آن، تلاش برای بسیج ممکن است تحت شرایط نامناسبی صورت گیرد (نگاه کنید به گلدستون ۲۰۰۱) در عین حال، این امکان هست که رهبران و جنبش-ها به ایجاد فرصت-های سیاسی و فرهنگی کمک کنند.

برای این که ببینیم رهبری چگونه بر بسیج اثر می-گذارد، لازم است روابط متقابل بین انواع گوناگون رهبری و شرکت-کنندگان در جنبش را مورد بررسی قرار دهیم. رهبران صرفاً با مسحور و مجذوب کردن پیروان خود جنبش به وجود نمی-آورند، بلکه مراحل اولیه-ی جنبش به گونه-ی نمونه-واری از "شرکت بسیار زیاد و گفت و شنود" تکوین می-یابد که طی آن شرکت-کنندگان در رویدادهای جنبش با هم شرکت دارند، به لحاظ اجتماعی معنا و مفهوم [برای جنبش] ایجاد می-کنند و در پی یافتن ایده-های جدید اند. (اوبرشال ۱۹۷۳: ص ۱۷۴؛ کوتو ۱۹۹۳؛ اوسپینا و شال ۲۰۰۱) رهبران برای این که از این رفتار متقابل اولیه، جنبش-ها را بسیج کنند، چارچوب-ها، تاکتیک-ها و ابزارهای تشکیلاتی ارائه می-دهند که به وجود آوردن یک هویت جمعی و شرکت در کنش جمعی در سطوح گوناگون را برای شرکت-کنندگان به گونه-ی فعالی میسر سازد. رهبران با این عمل-شان نه تنها بر جذابیت و توانائی-های خود، بلکه بر تجارب پیشین، سنت-های فرهنگی، هنجارهای جنسیتی، شبکه-های اجتماعی و شکل-های سازمان-دهی شناخته شده اتکا می-کنند. تا آن-جا که مردان به طور سنتی مقام-های دارای قدرت و اقتدار را اشغال کرده و بر رفتارهای متقابل دربر گیرنده-ی هر دو جنس [زن و مرد] سلطه داشته-اند، خصلت جنسیتی رهبری در جنبش-ها باعث تعجب نیست.

برای مثال، در جنبش آغازین حقوق مدنی، رهبران از سنت مشارکتی، موسیقی، روایت، و آیین‌های مذهبی کلیسای سیاه پوستان برای به وجود آوردن مسئولیت و تعهد نسبت به جنبش و ارائه‌ی استراتژی اعتراضات [مبتنی بر] نافرمانی مدنی استفاده کردند. لوترکینگ و دیگر کشیشانی که به رهبران رسمی جنبش حقوق مدنی تبدیل شدند از منابع و مدل تشکیلاتی کلیسای سیاه پوستان برای ایجاد "مراکز محلی جنبش" و "کنفرانس رهبری مسیحی جنوب" (اس. سی. ال. سی) بهره بردند، که سازمان‌های محلی را به جنبش بزرگ-تر پیوند می‌زد (موریس ۱۹۸۴). این مدل کلیسا هم-چون مرکز تشکیلات و تصورات جنسیتی کشیشان مرد، زنان را از جایگاه رسمی رهبری کنار گذاشت. با این همه، این مدل زمینه‌ی مشارکت رده-های زیادی از اعضاء جماعت را به وجود آورد و بسیاری از زنان که قبلاً در کلیساها و سازمان‌های جماعت فعال بودند، به رهبران غیررسمی تبدیل شدند و دیگر اعضاء جماعت را به جنبش مرتبط ساختند (بارنت ۱۹۹۳؛ روبرت ۱۹۹۷). وقتی دانشجویان سیاه-پوست "کمیته-ی سازمان-دهنده-ی نافرمانی مدنی دانشجویی" (اس. ان. سی. سی) را سازمان دادند، الا بیکر، رهبر با نفوذی که از قدرت رسمی کنار گذاشته شده بود، دانشجویان را تشویق کرد خود را از "کمیته-ی سازمان-دهنده-ی نافرمانی مدنی دانشجویی" مستقل نگه دارند و نوع ساختار غیرمتمرکزی را به وجود آورند که زنان را قادر سازد درون "کمیته-ی سازمان-دهنده‌ی نافرمانی مدنی" به رهبر تبدیل شوند. این امر شرکت-کنندگان متنوعی را به این سازمان جذب کرد. بعدها زمانی که ایدئولوژی اس. ان. سی. سی.

تغییر کرد و ساختار آن بیش-تر هرمی شد "تلاشی رده-های پیونددهنده رهبری، دست کم، تا حدی مسئول مسائل [مربوط به] سازمان-دهی بود. (روبنت ۱۹۹۷: صص ۲۰۰-۲۰۰)

همان-گونه که نمونه-ی جنبش حقوق مدنی نشان می-دهد شرایط فرهنگی و سیاسی و ساختارهای تشکیلاتی بر برآمد رهبران و جنبش-ها اثر می-گذارد. درعین حال، رهبران واقعی و موثر، نقشی حیاتی در سازماندهی جنبش-ها ایفا می-کنند، بدین ترتیب که شرکت-کنندگان بالقوه را در بحث-های مربوط به ایده-ها و استراتژی-های جنبش درگیر می-کنند و سازمان-هائی را به وجود می-آورند که شرکت-کنندگان در آن-ها فعال می-شوند و رهبران و استراتژی-های جدید و نو به وجود می-آید.

نمایندگی و ساختار در تشکیلات و استراتژی جنبش

طی جریان یک جنبش اجتماعی، رهبران به تاثیر-گذاری بر جنبش از طریق تعیین هدف-ها و بسط استراتژی-ها ادامه می-دهند و سازمان-های جنبش را پایه-ریزی می-کنند، ساختار آن-ها را شکل می-دهند، و بین فعالان، سازمان-ها و سطوح فعالیت پیوند برقرار می-کنند. از آن-جا که ساختارهای تشکیلاتی و شبکه-ها بر دستیابی به رهبران اثر می-گذارند، یکی از مسائل اساسی جنبش-ها، سازمان دادن راه-هایی است که به تکوین رهبری کمک کند.

گنز (۲۰۰۰: ص-ص ۱۰۱۶-۱۰۱۸) چندین ویژگی سازمان-دهی را مشخص می-کنند، ویژگی-هائی که رهبران کارآ را به وجود می-آورند و "ظرفیت استراتژیک" آن-ها را افزایش می-دهند: نخست ساختارهای تشکیلاتی است که "بررسی منظم، علنی و موثقی" را ممکن می-سازد؛ این ساختارهای تشکیلاتی اطلاعات در اختیار رهبران قرار می-دهد، بدین طریق که فوروم-هائی جهت بحث بین شرکت-کنندگان مختلف به وجود می-آورد و آن-ها با دادن اختیار به رهبران برای عمل بر طبق تصمیمات [تعیین شده]، آن-ها را تشویق و ترغیب می-کنند. دوم "سازمان-هائی که از طریق اجزاء متعدد [تشکیل-دهنده-ی خود] به بسیج منابع می-پردازند" موجب برخورد منعطف- رهبران می-شوند.

سرانجام هم، سازمان-هائی که رهبران را در رابطه با آحاد [تشکیل-دهنده-ی] خود مسئول و پاسخ-گو می-دانند؛ احتمالاً رهبرانی با دانش مفید و مهارت-های سیاسی دارند. گنز بر این باور است که استراتژی موثر معمولاً ثمره-ی یک "تیم رهبری" است تا یک فرد رهبر(نگاه کنید به دیزنی و گلب ۲۰۰۰)، و این که تیم-های رهبری گوناگون ظرفیت استراتژیک را افزایش می-دهند. تیم-هائی که از "رهبر داخلی" با پیوندهائی با آحاد تشکیل-دهنده-ی خود و هم "رهبر بیرونی" با مسئولیت-های هنجارگذار یا حرفه-ای برخوردارند، تیم-هائی که دارای رهبرانی با پیوندهای قوی و

ضعیف با آحاد تشکیل-دهنده-ی خود، و رهبرانی با اندوخته-ای از کنش جمعی بزرگ-ترین ظرفیت استراتژیک به شمار می-روند(گنز ۲۰۰۰: ص ۱۰۱۵).

همان-گونه که تحقیق گنز نشان می-دهد، تحلیل-های مربوط به این که رهبران چگونه بر استراتژی-های جنبش اثر می-گذارند، لازمه-اش بررسی شیوه-های اثرگذاری ساختارهای تشکیلاتی و شبکه-ها بر کیفیت رهبری یک جنبش است. برای مثال، یکی از مشکلاتی که بخش جوان-تر جنبش زنان با آن روبه-رو بود، عبارت از این است که بسیاری از گروه-های فمینیست به خاطر اشتیاقی که به دموکراسی مشارکتی داشتند، از رهبران و ساختارهای رسمی پرهیز می-کردند. جو فریمن (۱۹۷۲) به عنوان فعالی که "استبداد بی ساختاری" را تجربه کرده بود، فمینیست-ها را از ناممکن بودن گروه واقعا بی رهبر و بی ساختار بر حذر داشت، با این استدلال که در غیاب یک ساختار رسمی، ساختاری غیررسمی تکوین پیدا خواهد کرد با رهبران بی شمار، رهبرانی که از طریق شبکه-ی دوستان انتخاب می-شوند. فریمن از تجربه اندوزی در شکل-های ساختاری حمایت کرد که بیش-ترین مشارکت را تشویق کنند، اما در عین حال از فعالانی که اختیار و مسئولیت به عهده-شان گذاشته شده نیز می-خواهد که در برابر فعالیت خود پاسخ-گو باشند.

از سال-های اولیه [شکل-گیری] جنبش زنان، گروه-های فمینیستی در ساختارهایی تجربه کسب کرده-اند که در آن-ها دموکراسی مشارکتی و رهبری موثر و پاسخ-گو

امکان داشته است. (نگاه کنید به بیکر ۱۹۸۶؛ دیزنی و گلب ۲۰۰۰؛ گت فرید و وایس ۱۹۹۴) استدلال بران (۱۹۸۹) این است که رهبری را می-توان "مجموعه مهارت-های سازمان-دهنده" دانست که لازم نیست یک اقلیتی از شرکت-کنندگان مجری آن باشند. رهبری فراگیر "و غیر هرمی، زمانی ممکن است -که نیازمندی-های سازمان-دهی ماهرانه، شناخته و بین شرکت-کنندگان توزیع شود" (۲۳۱). گرچه بران می-پذیرد که "مشارکت در وظائف و مهارت-ها فرایند ساده-ای نیست" و این که اغلب کمبود شرکت-کننده-ی کاردان و ماهر در سازمان-های جنبش (۲۳۶) وجود دارد، معتقد است که ارزش-های فمینیستی در حمایت از برابری و مخالف سلسله مراتب، نتیجه-اش تلاش مداوم برای ایجاد سازمان-هایی می-شود که شرکت-کنندگان در آن-ها مهارت-های رهبری را می-آموزند.

مفاهیم مربوط به تیم-های رهبری (گنز ۲۰۰۰)، رهبری فراگیر (بران ۱۹۸۹)، و رهبران پیوند-دهنده (روبن ۱۹۹۷) همگی به اهمیت کنش متقابل بین شرکت-کنندگان و شبکه-ها در جنبش-ها و اعمال رهبری و سازماندهی مهارت-ها اشاره دارند. لازم است رهبران در باره-ی فرصت-ها، شکل-های سازمانی و تاکتیک-ها از یک-دیگر و از دیگر شرکت-کنندگان اطلاعات به دست آورند. ارتباطات بین رهبران، دستیابی به ذخیره-ی گسترده-تر استراتژی-ها را ممکن می-سازد، و هم-آهنگی بین

استراتژی‌های محلی و ملی را ارتقا می‌دهد و به همکاری بین سازمانی و فعالیت ائتلافی یاری می‌رساند.

در جنبش اولیه‌ی حقوق مدنی کیشیشانی که اس. سی. ال. سی (کنفرانس رهبری مسیحی جنوب) را در شهرهای مختلف رهبری می‌کردند، یک-دیگر را از طریق فعالیت در کلیسای سیاه پوستان می‌شناختند و اطلاعات مشترکی در این باره داشتند که بایکوت و دیگر تاکتیک‌های فعالیت مستقیم را سازمان-دهی کنند (نگاه کنید به موريس ۱۹۸۴). رهبران پیوند-دهنده، در سطح محلی بین اعضای جماعت و جنبش پیوند برقرار می‌کردند و رهبران را به یک-دیگر مرتبط می‌ساختند (روبت ۱۹۹۷؛ هردا رپ ۱۹۹۸). هردا رپ رهبری مادام-العمر هتی کندریک، یک رهبر محلی حقوق مدنی، را توضیح می‌دهد. این رهبر، فعالان جوان را ثبت نام و به آن‌ها انگیزه و الهام می‌بخشید تا رهبر جنبش شوند، رهبران جدید را در ارتباط با یک-دیگر و در پیوند با نسل-های قدیمی-تر رهبران قرار می‌داد و آن‌ها را به "یک شبکه-ی گسترده-ی رهبران ملی، دولتی و مردمی معرفی می‌کرد". (۱۹۹۸: ص ۳۵۱)

چنین پیوندهایی بین سطوح و نسل-های رهبری برای استراتژی جنبش حیاتی است. بانسزک (۱۹۹۶) در مقایسه-ی جنبش-های حق رای زنان امریکا و سوئیس اظهار می‌دارد که جنبش زنان امریکا موفق-تر بود، زیرا از تکنیک-های سازماندهی و استراتژی-های موثر بیش-تر استفاده می‌کرد. بانسزک می‌گوید اگرچه فرصت-های

سیاسی در هر دو کشور مشابه بود، زنان جنبش حق رای در امریکا، این فرصت-ها را درک کردند و استراتژی-هائی را به کار گرفتند تا بسیار بیش از زنان سوئیسی از این فرصت-ها استفاده کنند. این ظرفیت استراتژیک عالی، ثمره-ی پیوند بین رهبران ملی و دولتی و دیگر جنبش-ها بود، جنبش-هایی چون "جنبش-های لغو و اعتدال (در مصرف مشروبات الکلی)". برای مثال، سازمان-دهندگان جنبش حق رای (زنان) در امریکا با پرداخت دستمزد به سخنرانان برای سفر به سراسر کشور و سازمان-دهی جنبش استفاده کردند. از این مدل رهبرانی چون سوزان ب. آنتونی از طریق فعالیت خود در جنبش-های "لغو و اعتدال [در مصرف مشروبات الکلی]" تجربه آموختند (بانسزک ۱۹۹۶: ص ۶۸). جنبش [حق رای زنان] سوئیس چنین پیوندهائی را نداشت و ساختار غیرمتمرکز آن نیز از اشاعه-ی تاکتیک-ها در درون جنبش جلوگیری کرد، در صورتی-که "انجمن ملی حق رای زنان امریکا" رهبران ایالت-های گوناگون را در پیوند با یک-دیگر قرار داد و به آن-ها کمک کرد تا نوآوری-های محلی را بسط و گسترش دهند.

پیوند بین رهبران علاوه بر اثرگذاری بر تاکتیک-ها و مدل-های سازمان-دهی، بر همکاری بین تشکیلاتی و به وجود آوردن هم-یاری-ها اثر می-گذارد. همکاری بین سازمان-های جنبش، احتمالاً تحت شرایط افزایش فرصت-ها یا تهدیدات، بیش-تر می-شود (ستگن بورگ ۱۹۸۶؛ زالد و مک-کارتی ۱۹۸۰)، اما رهبران در بازشناسی

فرصت-ها برای فعالیت ائتلافی اهمیت دارند (شفر ۲۰۰۰: ص ۱۱۴). افزون بر این، رهبران گوناگون بر کمیت و نوع فعالیت ائتلافی در یک جنبش اثر می-گذارند. شفر (۲۰۰۰) در یک بررسی از ائتلاف-های زیست-محیطی پی می-برد که رهبران حرفه-ای که تشکیلات یک جنبش آن-ها را تمام وقت به استخدام خود در آورده است، غالباً از رهبران داوطلب در ائتلاف-ها فعال-تر اند، شاید به این دلیل که وقت بیش-تری برای به وجود آوردن پیوند با دیگر سازمان-ها دارند (۱۲۳). همین طور هم، رهبرانی که رابطه-ی فشرده-تری با دیگر سازمان-ها در جماعت و در جنبش دارند، به احتمال بسیار زیاد می-توانند ائتلاف به وجود آورند. (ص-ص ۱۱۹-۱۱۸)

رهبران و فرایند شکل-دهی [کنش جمعی]

هم اکنون ادبیات گسترده-ای پیرامون شکل-دهی کنش جمعی به بررسی شیوه-هائی می-پردازد که عاملان جنبش اجتماعی، ستم-ها را تعریف می-کنند و واقعیت اجتماعی را برای تشویق کنش جمعی تبیین می-کنند (به منظور بررسی، نگاه کنید به بن فورد و سنو ۲۰۰۰). همان-طوری که سنو و بن-فورد (۱۹۹۲) استدلال می-کنند، چارچوب-های کنش جمعی بر وخامت، بی عدالتی و اخلاق ستیزی شرایط اجتماعی تاکید می-ورزد و در عین حال تقصیر را به گردن عاملان معینی می-گذارد و

نوع کنش جمعی را مشخص می-کند که برای دگرگونی اجتماعی لازم اند. جنبش-های اجتماعی برای تاثیر-گذاری می-باید درگیر چارچوب-های بسیار ماهرانه-ی فعالیت متحد به منظور ایجاد چارچوب-هائی شوند که بازتاب دهنده-ی فرهنگ و تجارب مردم ستم-دیده یا دیگر عاملان مرتبط [با آن] باشد. (نگاه کنید به سنو و دیگران؛ ۱۹۸۶)

چشم-انداز شکل-دهی [به چارچوب-ها] نقش به سزائی در آشکار کردن این امر داشته-اند که فرایند-های مفهوم-سازی که در چارچوب-های فرهنگی تثبیت شده-اند، چگونه کنش جمعی را موجب می-شوند. با این همه، این رویکرد به خاطر نقاط ضعفی که دارد، کاربردش محدود است.

این رویکرد تمرکز تحلیلی-اش همانند تئوری بسیج منابع و تئوری فرآیند سیاسی، به سوی عوامل ساختاری و تشکیلاتی جهت پیدا می-کند. سازمان جنبش-های اجتماعی (اس. ام. او) به عنوان کنش-گر اصلی ظاهر می-شود، عاملی که فعالیت-ها، هدف-ها و ایدئولوژی خود را به گونه-ای شکل می-دهد که با منافع، ارزش-ها و باورهای گروهی از افراد همساز باشد. سنو و همکارانش در مراجعات متعددی که به بسترسازان معطوف می-کنند، آن-ها را سازمان-دهندگان، فعالان و سخن-گویان جنبش معرفی می-کنند. گه-گاه هم، آن-ها به سازمان جنبش اجتماعی یا جنبش صرفا به عنوان بسترسازان اشاره می-کنند. اندک دفعاتی هم که به آن-ها به عنوان رهبران اشاره می-کنند،

نمی-توانند بررسی کنند که رهبران جنبش چگونه فرایند ایجاد چارچوب را پیش می-برند. این رویکرد، انگیزه برای تجزیه و تحلیل عواملی به وجود نمی-آورد که رهبران جنبش اجتماعی را قادر سازد نمایندگان موثر روند بسترسازی باشند، یا این که مانع آن-ها از این کار شود.

مساله-ی دیگر این است که تحلیل-های مربوط به بسترسازی با نادیده گرفتن رهبران، اهمیت شرایط نهادی و اجتماعی بستر-سازان را نادیده می-گیرند. این کنش-گران برای فعالیت در فضاهای محدود سازمان-های جنبش اجتماعی حضور پیدا می-کنند، درحالی-که از جمعیت-هائی که خواهان هدایت-شان به سوی کنش جمعی اند، جدا شده-اند. جنبش-های اجتماعی به مثابه-ی ساختارهایی با چارچوب-های تکوین یافته به تصویر کشیده می-شوند، در حالی-که پیروان بالقوه، افراد دارای فرهنگی تلقی می-شوند که بیرون از نهادها عمل می-کنند. بحث ما این است که این منطق جهت-دار یک-سویه، تحلیل-های فرایند بسترسازی را ناقص می-سازد، و هر دوی این نقطه-ضعف-ها باعث انحراف توجه از نقش اساسی رهبرانی می-شود که زمینه-ی نهادینه دارند و در فرایند بسترسازی نقش بازی می-کنند.

جنبش-های اجتماعی ساختارهای اجتماعی هستند با تقسیم کاری که در آن رهبران عموماً درباره-ی هدف-های تشکیلاتی و با آرایش استراتژی-ها و تاکتیک-ها جهت رسیدن به آن اهداف تصمیم-گیری می-کنند. بسترسازی برای این وظائف عمده جنبه

اساسی دارد زیرا هم گروه‌های چالش‌گر و هم گروه‌های متخاصم و متحدان بالقوه را پیشنهاد می‌کند. بسترسازی شرایط غیر عادلانه‌ای که باید دگرگون شود را مشخص می‌کند و تاکتیک‌هائی را برای رسیدن به هدف‌های مطلوب ارائه می‌دهد. بسترسازان از آن‌جائی‌که اغلب نیاز به دستیابی به آماج‌های متعدد دارند، باید در استفاده از گفتمان‌های گوناگون مهارت داشته باشند و مجموعه موضوعاتی را مشخص کنند که برای جمعیت‌های متنوع مناسب باشد (مقایسه کنید اوانز ۱۹۹۷؛ گرهاردز و روخت ۱۹۹۲؛ هول ۲۰۰۱؛ مک آدام ۱۹۹۶). مناقشات مربوط به بستر [سازی] که ناشی از خواست‌های نیروهای متشکله و آماج‌های گوناگون است، می‌باید با دقت فیصله داده شود (بن فورد ۱۹۹۳). پیروزی یا شکست یک سازمان جنبش اجتماعی به توانائی آن در برآورد خواست‌های پیچیده‌ی مربوط به فعالیت بسترسازی است. از آن‌جائی‌که کار بسترسازی بسیار مهم و توأم با مشکلات است، این وظیفه‌ی اختصاصی رهبران و تیم رهبری جنبش اجتماعی است که از سرمایه‌ی فرهنگی و مهارت لازم را برخوردارند. جنبش‌های گوناگون و جنبش‌های اجتماعی نیازهای مربوط به بسترسازی را به شیوه‌های گوناگونی برطرف می‌کنند. در پاره‌ای از جنبش‌های اجتماعی رهبران مقام‌های تشکیلاتی را در اختیار دارند که مزیت ویژه‌ی دسترسی به منابع و سطح بالای تصمیم‌گیری به آن‌ها اختصاص داده شده است، به طوری که نفوذ بسیار و حق انحصاری بر فرایند بسترسازی اعمال می‌کنند. دیگر

سازمان-ها شیوه-هائی را برای توزیع فعالیت بسترسازی پیدا می-کنند که با رهبری مرتبط است، مانند مورد بسیاری از گروه-های رهائی-بخش اولیه-ی زنان، گروه-هائی که مسئولیت-های سخنرانی را نوبتی برگزار می-کردند، البته همه-ی این برنامه-ها هم موفق نیستند. به پیروی از گنز (۲۰۰۰)، بر این باور ایم که تیم-های گوناگون رهبری که بتوانند به دامنه-ی گسترده-ای از مسائل بپردازند، برای بسیاری از جنبش-ها مخصوصاً بسترسازان تاثیر دارند. رهبرانی که با آحاد [تشکیل-دهنده-ی جنبش] رابطه-ی تنگاتنگ دارند، می-توانند چارچوب-هایی را به وجود آورند که برای جمعیت-های ستم-دیده پذیرفتنی و بارز باشد، درعین حالی که حامیان بیرون [از جنبش] کمک به دستیابی به پشتیبانی نخبگان می-کنند. پاره-ای از سازمان-ها بدین منظور به وجود می-آیند که تیم-های متنوع رهبری را تشویق و بسط می-دهند که برای چارچوب-های کاراً ایده ابداع می-کنند. دیگر سازمان-ها به رهبران پرجذبه (کاریزماتیک)ی متکی اند که می-توانند جمعیت-های گوناگون را مورد خطاب قرار دهند.

رهبران کاراً حامیان گوناگونی را به خود جلب می-کنند و هم نفوذ حامیان و هم نفوذ خود را افزایش می-دهند. برای مثال، مارتین لوترکینگ حامیان گوناگونی را از طریق استفاده از موضوعات بسیار متنوع بسیج کرد؛ این موضوعات نه فقط شامل باورهای مذهبی، بلکه شامل فلسفه-ی نافرمانی مدنی گاندی، تئوری دموکراتیک و ارزش-های

عمل-گرایانه نیز می-شد (مک آدام ۱۹۹۶؛ پلات و لیلی ۱۹۹۴). حامیان مارتین لوتر کینگ پیام-های او را در پرتو وضعیت خود تفسیر می-کردند و یک هویت جمعی فراگیر به وجود می-آوردند. همان-گونه که پلت و لیلی (۱۹۹۴) در تحلیل خود از نامه-های مارتین لوتر کینگ نشان داده-اند، حامیان او هواخواهان منفعل نبودند. آن-ها شرکت-کنندگان و رهبران فعال در سطوح مختلف جنبش بودند، و بسیاری از آن-ها توصیه-های استراتژیک به کینگ ارائه می-دادند. با نظری به کنش متقابل حامیان و رهبران و کار بسترسازی رهبران در سطوح گوناگون جنبش-ها، از تمرکز بر چارچوب نخبگان فرا می-رویم که بن فورد (۱۹۹۷) مشخص می-کند و آن را یکی از مسائل تحلیل-های جاری مربوط به بسترسازی می-داند.

نهادها، رهبران و بستر-سازی

علاوه بر بررسی شیوه-هایی که جنبش-ها و ساختارهای تشکیلاتی جنبش-های اجتماعی بر رهبری و بسترسازی اثر می-گذارند، لازم است که نظری بیافکنیم به تاثیرات دیگر نهادها و سازمان-ها در محیط سازمان-های جنبش اجتماعی. تئوری بسترسازی کنونی توضیح مناسبی پیرامون چگونگی به وجود آمدن چارچوب-ها، مهارت-های مربوط به آن-ها و رهبران، پیش از تکوین سازمان جنبش اجتماعی ارائه نکرده است. جنبش-های اجتماعی غالباً از نهادها و سازمان-های بومی بر آمده-اند و

رهبران جنبش-های اجتماعی اغلب [پیش از رهبری جنبش اجتماعی] وجود داشته-اند که ریشه-ی عمیقی در نهادهای جماعات داشته است. این نهادها عناصر گوناگونی را در اختیار رهبران قرار داده و برای بسترسازی برای جنبش-های اجتماعی عرضه کرده-اند: چارچوب-های متناسب کنش جمعی؛ پایگاه توده-ای مردمی که در این چارچوب-ها شرکت دارند؛ جمعیت-هایی با هویت جمعی؛ فضاهای مطمئن؛ همبستگی و مسئولیتی که شعائر را به وجود می-آورند؛ شبکه-های اجتماعی آکنده از سطوح عالی اعتماد، و رهبران کارآئی که به چارچوب-هائی دسترسی دارند که نهادینه اند و مشروعیت فعال کردن آن-ها را در اختیار دارند. در صورت-بندی که با رویکرد ما خوانائی دارد، هارت (۱۹۹۶) تاکید می-کند که نهادها، مخصوصا نهادهای مذهبی، می-توانند به مرکز ساختارسازی تبدیل شوند، به این دلیل که چارچوب-های از پیش موجود و رهبران مناسبی درخور دارند که می-توانند از آن-ها در شکل بخشی به کنش جمعی استفاده کنند.

جنبش حقوق مدنی محل مناسبی برای بررسی پیوند بین رهبران جنبش اجتماعی، بسترسازی و زمینه-ی نهادی است. یک "چارچوب آزادی و عدالت" (۱۱۱) ریشه-ی عمیقی در نهاد مرکزی کلیسای سیاه پوستان و تجارب فرهنگی جمعیت سیاه پوست داشت. این چارچوب ریشه در کلیسائی داشت که در دوران برده-داری به وجود آمد و به عنوان چارچوب نهادی کلیدی مورد استفاده قرار گرفت. برده-ها از طریق همین نهاد

برای آزادی و عدالت مبارزه کردند. الهیات کلیسای سیاه پوستان، که زبان بروز آن عمدتاً موعظه‌های کشیشان بود، بر پایه‌های انجیلی آزادی و عدالت و بلاغت کلامی رهائی-بخش شخصیت‌های معروف انجیلی، از جمله مسیح، موسی و آموس، تاکید می‌کرد. نهاد کلیسای سیاه-پوستان دارای کنش متقابلی است که در آن کشیش و مستمعین گرد می‌آیند تا با گفت و شنود طی موعظه‌ها و شرکت در دعا و موسیقی چارچوب‌های فرهنگی مشترکی داشته باشند.

چارچوب آزادی و عدالت نشان‌دهنده‌ی آن است که یک چارچوب نهادینه‌ی از پیش موجود یک گروه چالش‌گر می‌تواند به عنوان چارچوب کنش جمعی یک جنبش اجتماعی به وجود آید. البته چارچوب‌های از پیش موجود بی نرمش و انعطاف نیستند، و رهبران آن‌ها را به منظور شکل دادن به کنش جمعی تغییر می‌دهند. برای درک این فرآیند، لازم است تمرکز تحلیلی خود را از فرایندهای هم‌آوایی سازمان‌های جنبش اجتماعی و رهبران حرفه‌ای جنبش، به فرایندهای نهادی و فرهنگی گروه‌های چالش‌گر معطوف کنیم. در این سطح، حضور یا غیاب چارچوب‌های نهادی که تاریخاً به وجود آمده‌اند و ربط آن‌ها با حاصل کنش جمعی بررسی می‌شود. اگر پایگاه توده‌ای دارای چارچوب نهادینه‌ی مشترکی داشته باشد که مناسب کنش جمعی است، مشکل بسیج شمار زیادی از مردم برای رفتاری مخاطره‌آمیز را می‌توان به حد قابل

ملاحظه-ای کاهش داد. همین طور هم، زمانی که مردم هویت جمعی و چارچوب نهادی مشترکی داشته باشند، شرایط برای برآمد جنبش-های اجتماعی مناسب است. در مثال ما، اعضای جماعت سیاه پوست مسیحی خود را گروه تحت ستمی می-دانستند که خواهان آزادی و عدالت بودند. چارچوب-هایی که زمینه-ی نهادی متناسب با شکل بخشی به کنش جمعی را فراهم آورند، اگر نهادهائی که آن-ها به وجود آورده-اند مکان-های مناسبی فراهم آورند که کنش جمعی بتواند تکوین پیدا کند و فعال شود؛ و شعائری که بتوان با آن-ها همبستگی و تعهد در بین کسانی به وجود آورد که از چارچوب مشترک برخوردارند، با اقبال بیش-تری برای فعال شدن روبه-رو اند. از آن جا که گروه چالش-گر بالقوه این چارچوب [مشترک] را کنترل می-کرد، کلیسای سیاه-پوستان چنین مکان-های مناسبی را فراهم می-کرد. این کلیساها هم-چنین شعائری را تدارک می-دید که از نهادها برگرفته بودند- آواز، دعا، و پویایی پرسش و پاسخ. این شعائر همبستگی و مسئولیت را در بین شرکت-کنندگان به وجود می-آورد و حفظ می-کرد. پیش-تر گفتیم رهبران کنش-گران اصلی در طرح-ریزی فرایند-های جنبش اند. در صورت-بندی ما نهادهای گروه-های چالش-گر می-توانند رهبران جنبش اجتماعی- به وجود آورند، رهبرانی دارای کارائی که جایگاهی داشته باشند که بتوانند جنبش-ها را طرح-ریزی کنند. چارچوب آزادی و عدالت چنین کارکردی داشت، زیرا این کشیشان و واعظان بودند که اقتدار و مهارت-های رهبری را برای این چارچوب نهادی به منظور

آماج-های کنش جمعی ارتقا دادند. این اقتدار و اعتماد موعظه-کننده ریشه در این حقیقت دارد که او و اعضای جماعت کلیسای سیاه-پوست ایجاد-کنندگان مشترک چارچوب-های نهادی بودند و در همان محیط فرهنگی ریشه داشتند. مهارت در سخن-وری برای کشیش سیاه پوست در رابطه با وجهه و جذب (کاریزما) اش دارای اهمیت اساسی بود و ریشه در قدرت زبان و کلام [او] داشت. همان-طور که ویلز درباره-ی این کشیش نوشت: "منشاء انضباط زندگی این مردان [کشیشان] بلاغت آن-ها بود که برای منبر خود بهبودش می-بخشیدند. موعظه شکلی هنری بود با فرایند تهذیب و بهبود دائمی، و موعظه-کنندگان در نقد یک-دیگر مهارت کسب می-کردند و جرح و تعدیل-کنندگان سطح عمومی موضوعات و معنای مجازی آن-ها بودند." (۱۹۹۴: ۲۱۶) موعظه-کننده به خاطر تجربه، تمرین، نقد هم تایان [خود] و واکنش حضار، خود را به عنوان یک متخصص به کارگیری نمادها تثبیت می-کرد.

درآستانه-ی جنبش حقوق مدنی، چارچوب آزادی و عدالت عمیقا در جماعت مذهبی سیاه پوست تثبیت شده بود، همانند هزاران کشیشی که از ریشه-ی عمیق برخوردار بودند و می-توانستند این چارچوب [آزادی و عدالت] را بیش-تر برای کنش جمعی شکل دهند. بدین ترتیب، پیش از آن که "کنفرانس رهبری مسیحی جنوب" (اس. سی. ال. سی) و "کمیته-ی سازمان-دهی نافرمانی مدنی دانشجویی" (اس. ان. سی. سی) به وجود آیند "اتوبوس بایکوت مونتگمری" که پایه-ی توده-ای داشت به عنوان جنبشی

برای آزادی و عدالت سازماندهی شد و شکل گرفت و کشیشان محلی آن را هدایت کردند، زیرا محل تجمع رهبران و بستر [مبارزه] کلیسا بود. کار رهبران این نبود که چارچوب کنش جمعی یک سازمان جنبش اجتماعی با ارزش-ها و اولویت-های سیاه پوستان منفرد را تنظیم کنند، بلکه وظیفه آن-ها این بود که ساختار نهادی از پیش موجودی را برای کنش جمعی تنظیم کنند. ما این فرایند را "ارتقاء چارچوب" می-نامیم، زیرا چارچوب مناسب از مجموعه نهادهای موجود به وسیله-ی رهبرانی گزین می-شوند که با هماهنگی کردن کنش جمعی مناسب از بیرون (۱۹۹۹) تفاوت دارد، زیرا طبق ایده-ی او نمایندگان بیرونی، مکان-ها یا ایده-هائی را از دیگران تصرف می-کنند تا برای مقاصد خود مورد استفاده قرار دهند. در مقابل، ارتقاء-دهندگان چارچوب-ها می-توانند از چارچوب-های نهادی موجود استفاده کنند، زیرا آن-ها نمایندگان درونی هستند که به لحاظ ساختاری و اجتماعی- روان-شناختی در این چارچوب-ها ریشه-ی عمیق دارند.

به باور ما این تحلیل کارآئی عام دارد. اگر چه گروه-های چالش-گر همه-ی نهادها را در اختیار ندارند، بسیاری از آن-ها به عنوان منبع رهبری و چارچوب-ها مورد استفاده قرار می-گیرند (۱۷). برای مثال، بسیاری از رهبران چپ جدید، رهبران پیشین دانشجویی بوده-اند که چارچوب-هائی را برگرفته-اند که در دانشگاه-ها جامعه-ی سرمایه-داری را نقد می-کرده-اند. اکثریت رهبران "کارگران متحد کشاورزی"

سازمان-دهندگان و رهبران جنبش-هائی بوده-اند که پایه در کلیسای کاتولیک داشته است (گنز، ۲۰۰۰). آن-ها ساختارهایی را از کلیسای کاتولیک به ارث برده-اند که در فعالیت-بسترسازی جنبش کارگران کشاورزی از آن-ها استفاده می-کردند. اتحادیه-های کارگری و چارچوب-های آن نیز به عنوان پایگاه-های سازمانی و نمادین پیشین از طرف پاره-ای از سازمان-دهندگان مورد استفاده قرار می-گرفت که به رهبری سازمان "کارگران متحد کشاورزی" (یو. اف. و) می-رسیدند. جنبش مدرن زنان تا حدی به این دلیل ممکن شد که رهبران مبارز حق رای، چارچوب-های ناعادلانه را در یک تشکیلات "پی-گیر نخبگان" هم-چنان حفظ کردند (روپ و تیلور ۱۹۸۷). بنابر این، نتیجه-گیری می-کنیم که بسیاری از چارچوب-های جنبش اجتماعی با کنش جمعی در درون سازمان-ها و نهادها انطباق داده شدند و سپس رهبران آن-ها را ارتقا دادند و به جنبش-ها پیوند زدند. این سازمان-ها و نهادهای از پیش موجود، نقش اساسی در به وجود آوردن رهبران جنبش-های اجتماعی ایفا می-کنند، رهبرانی که کار اصلی بسترسازی برای جنبش-ها را انجام می-دهند.

چارچوب سازی و رسانه های همگانی

رسانه-ها یکی از مجراهای اصلی-ای است که جنبش-ها از طریق آن-ها به بسیج نیرو و تقویت روحیه-ی حامیان خود می-پردازند، و اهمیت و پیام آن-ها را به گوش عموم

می-رسانند. کار چارچوب-سازی به وسیله-ی جنبش-ها و رسانه-ها اهمیت دارد، در نشان دادن این که جنبش-ها چگونه در رسانه-های همگانی گزارش می-شوند و به تصویر در می-آیند (گمسن و ولفزفلد ۱۹۹۳، گیت لین ۱۹۸۰؛ مت لچ ۱۹۷۹؛ ریان ۱۹۹۱). رهبران جنبش-های اجتماعی به مثابه-ی کنش-گران در شکل-دادن به جنبشی از فعالان نقش اصلی دارند، استراتژی رسانه-ای را تدوین می-کنند، به داوری در خصوص اطلاعاتی که برای رسانه-ها تهیه شده می-نشینند، با کنفرانس-های مطبوعاتی تماس می-گیرند و معمولاً رسانه-ها آن-ها را برای خدمت به عنوان سخن-گویان جنبش بر می-گزینند. توانائی رهبران در پخش و انتشار چارچوب-های جنبش از طریق رسانه-های همگانی تحت تاثیر ماهیت تشکیلاتی و ایدئولوژیک جنبش و رسانه قرار دارد.

فرایند-های گردآوری اخبار بسیار متمرکز است و سازمان-های رسانه-ای در پی [دستیابی] به منابع خبری موثق اند. جنبش-هائی نظیر جنبش چپ جدید و جنبش رهائی-بخش زنان که برای دموکراسی و خودانگیختگی ارزش قائل اند در مورد رهبری از خود تردید نشان می-دهند، از این رو برای پخش و انتشار چارچوب-های خود از طریق رسانه-های همگانی اوقات بی-نهایت دشواری را تجربه می-کنند. زمانی که جنبش-ها نتوانند سخن-گویان رسمی [خود را] معرفی کنند، رسانه-ها به گونه-ای نمونه-وار "رهبران" را تعیین می-کنند و غالباً در جستجوی شخصیت-های پر شوری

هستند که ضرورتاً در برابر سازمان‌های جنبش‌جواب‌گو نیستند (مقایسه کنید گیت لین، ۱۹۸۰؛ توخمن ۱۹۷۸). سازمان‌های حرفه‌ای دارای ساختارهای متمرکز جنبش، به دلیل آن که بهتر می‌توانند رهبران و پیام‌ها را کنترل کنند، به طور نمونه‌وار در سروکله زدن با سازمان‌های رسانه‌ای دست بالا را دارند. سازمان‌های غیرمتمرکز با ایرادهای ایدئولوژیکی که به رهبری متمرکز دارند، اغلب در تدوین استراتژی‌های رسانه‌ای موثر با مشکل روبه‌رو اند و این امکان وجود دارد که رهبرانی که چارچوب ایجاد می‌کنند، از سوی دیگر شرکت‌کنندگان کنار گذاشته شوند. (نگاه کنید به گمسن در این مجلد؛ گیت لین ۱۹۸۰: ۱۰۹-۱۰۴)

جنبش و چارچوب‌های رسانه‌ای با یک دیگر رقابت و غالباً درگیری پیدا می‌کنند و تصمیم‌گیرندگان رسانه‌ها برای قبولاندن چارچوب‌های خود معمولاً موقعیت برتری دارند. یک راه این که جنبش‌ها پوشش رسانه‌ای مناسب به وجود آورند عبارت است از استفاده از یک رهبر آشکارا پر جاذبه (کاریزماتیک)، مثلاً رهبری چون مارتین لوتر کینگ که پوشش رسانه‌ای را به خود جلب می‌کند و چارچوب‌های جنبش را به مدعویین مرتبط انتقال می‌دهد. با این همه، رهبر پر جاذبه (کاریزماتیک)، زمانی‌که بیش‌تر بر کارآئی رهبر تا فعالیت‌ها و هدف‌های جنبش متمرکز می‌شود، ممکن است کنترل خود بر چارچوب‌سازی رسانه‌ای را از دست بدهد. این امر در کارزار نهائی برای کینگ، درست چند روز پیش از قتلش، اتفاق افتاد، زمانی‌که رسانه‌ها این کارزار

را نمونه-ای از ناتوانی کینگ در جلوگیری از خشونت-آمیز شدن تظاهرات توضیح دادند، به جای این که آن-را مبارزه-ای در جهت افزایش اختیار کارگران تهی-دست بهداشت معرفی کنند.

رسانه-ها ممکن است از پوشش دادن به [اخبار] یک جنبش به دلیل پائین بودن وضعیت و جایگاه شرکت-کنندگان آن خودداری کنند. در چنین موردی رهبران می-توانند با عضوگیری از گروه-های ممتاز یا به کارگیری تاکتیک-های دراماتیک، استراتژی خود را تغییر دهند. بدین ترتیب، رهبران کارزار "تابستان آزادی" دانشجویان پروپیگمان سفیدپوست را برای جلب پوشش رسانه-ای عضوگیری کردند (مک-آدام ۱۹۸۸). در کارزار بیرمینگام در سال ۱۹۶۳ کنفرانس رهبری مسیحی جنوب (اس. سی. ال. سی) دانشجویان جوان را برای رودرروئی با سگ-ها و لوله-های آب-پاشی عضوگیری کردند که عاملان کنترل اجتماعی به کار گرفته بودند. در حالی که چنین ابتکاراتی می-تواند پوشش رسانه-ای را به خود جلب کند، می-تواند به نوبه-ی خود مشکل هم به وجود آورد. مخصوصاً، جنبش-ها ممکن است تاکتیک-های خود را شتاب دهند و با گرفتار آمدن در چرخه-ی نیاز به تاکتیک-های پُر زرق و برق برای جلب پوشش رسانه-ای، به خشونت روی آورند. (گیت لین ۱۹۸۰)

مختصر این که، عنصر رهبری در جنبش، برای فرایند بستر-سازی جنبه-ی حیاتی دارد، اما به ساختارهای جنبش و محیط-های خود مقید و محدود است. بحث ما این بود که

این رهبران اند که به خاطر موقعیت سازمانی و مهارت-شان بار مسئولیت نامتناسب تکوین جنبش را بر دوش دارند. این معمولاً به عهده-ی آن-هاست که چارچوب-ها را بر زمینه-های نهادی-شان ارتقا دهند، هر نوع اصلاحی را در آن-ها به وجود آورند و شکل-های در خور کنش جمعی و استراتژی-های رسانه-ای را برای آن-ها تنظیم کنند. ساختارهای نهادی و تشکیلاتی، به نوبه-ی خود، بر توانائی رهبران در اجرای این وظائف اثر می-گذارد.

رهبری و پی-آمد-های جنبش

بحث نظریه-پردازان جنبش اجتماعی این است که ساختارهای سیاسی و اقتصادی تعیین-کننده پیروزی یا شکست جنبش-های اجتماعی است (برای مثال مک آدام ۱۹۸۲؛ تارو ۱۹۹۸). با این همه، ساختارهای اجتماعی نمی-توانند سنجیده فکر کنند، تجسم کنند، استراتژی ابداع کنند یا به تصمیم-گیری بپردازند. این فعالیت-ها را کنش-گران انسانی به اجرا در می-آورند که مجموعه ساختارهای اجتماعی را به پیش می-برند. تصمیم-گیری-های استراتژیک نقش برجسته-ای در تعیین پی-آمد-های جنبش دارد و رهبران جنبش اجتماعی در این جنبش-ها تصمیم-گیرندگان اصلی اند. رهبران جنبش اجتماعی مجموعه-ی پیچیده-ای از فعالیت-هایی را انجام می-دهند که در رابطه با پی-آمدها جنبه-ی اساسی دارد زیرا، بدون توجه به شرایط ساختاری،

مجموعه-ای از گزینه-ها در خصوص این وظائف وجود دارد که می-باید از آن استفاده کرد. از آن جا که پاره-ای از گزینه-ها از دیگر انتخاب-ها موثرتر است، کیفیت فرآیند تصمیم-گیری می-تواند تعیین-کننده-ی پیروزی یا شکست باشد.

مجموعه-ی متنوعی از انواع و شیوه-های رهبری برای اجرای موثر وظائف متنوعی که از جنبش-های اجتماعی جدائی-ناپذیر اند، ضروری است (امین-زاده و دیگران ۲۰۰۱؛ گلدستن ۲۰۰۱؛ گنز ۲۰۰۰؛ رونت ۱۹۹۷). چهار تیپ ایده-آل رده رهبری در جنبش-ها وجود دارد: رده-ی اول شامل رهبرانی است که دارای مقام-های عالی رهبری رسمی را در جنبش-های اجتماعی اند. رده-ی دوم شامل کسانی می-شود که تیم رهبری بلاواسطه-ی رهبران رسمی را تشکیل می-دهند. چنین رهبرانی غالباً مقام-های رسمی درجه دوم را در جنبش-های اجتماعی در اختیار می-گیرند. رده-ی سوم شامل رهبران پیوند-دهنده (میانجی) می-شود. همان-طور که گولدستون (۲۰۰۱: ۱۵۸) با تکیه بر [استدلال] بنت می-نویسد: "رهبران، میانجی سازمان-دهندگان جماعت و هم-جواران هستند که بین رهبران درجه اول و توده-ی پیروان میانجی-گری می-کنند و رویاها و نقشه-های مهم را به واقعیات زمینی تبدیل می-سازند". رده-ی چهارم رهبری شامل سازمان-دهندگانی است که علاوه بر ایجاد رابطه بین اعضاء یک گروه چالش-گر و کمک به آن-ها در تکوین سازمان-ها، به طور روزمره هم در فعالیت رهبری فعالیت دارند.

این رده‌های گوناگون رهبری در به وجود آوردن انواع گوناگون نتایج اهمیت دارند. رهبران میانجی و سازمان‌دهندگان از طریق فعالیت خود در جنبش بر موفقیت جنبش اثر می‌گذارند و حمایت لازم جهت انجام تاکتیک‌های کنش جمعی را بسیج می‌کنند، امری که پیروزی‌های مشخصی برای جنبش در پی دارد (رینت ۱۹۹۷). رهبران رسمی جنبش‌های اجتماعی برای پویایی درونی جنبش جنبه‌ی حیاتی دارند، و در تاثیر‌گذاری بر نخبگان بیرون از جنبش نیز اهمیت دارند. رهبران رسمی موفق می‌توانند به "چالش‌گر نخبگان" تبدیل شوند، چالش‌گرانی که با نخبگان در دیگر بخش‌هایی چون احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و رسانه‌های همگانی پیوند دارند (اشمیت ۱۹۸۹). تیم‌های رهبری برای تصمیم‌گیری‌های استراتژیک حیاتی اند و پیروزی جنبش به خلاقیت، تخیل و مهارت این رهبران بستگی دارد.

احتمال پیروزی جنبش‌ها در صورت جذب تیم رهبری دارای پیش زمینه‌ها، مهارت‌ها و نقطه نظرات گوناگون، بیش‌تر است. تصمیمات دارای کیفیت، احتمالاً از جمع این رهبرانی بر می‌آید که فرایند توأم با خلاقیت را از طریق فکر حساب شده‌ی هم‌آهنگ و بکر پیش می‌برند (گنز ۲۰۰۰). در این جا جنبش‌های حقوق مدنی و کشاورزی مطرح نظر است. هر دوی این جنبش‌ها رهبرانی پُر جذبه (کاریزماتیک) داشتند، ولی ریشه‌ی نبوغ کلی تصمیم‌گیری آن‌ها در تیم رهبری بود که لوتر کینگ و چاوز در آن‌ها پایه داشتند. بنت (۱۹۷۰: ۳۳-۳۲) دلیل پیروزی لوتر کینگ را این گونه شرح

می-دهد: "لوترکینگ در گردآوری زنان و مردان با نقطه نظرات گوناگون و متمرکز کردن توجه آن-ها به هدف [مورد نظر] توانائی بی سرآمدی داشت. او استعداد کم نظیری در جلب و استفاده از مهارت-ها و ایده-های درخشان دستیاران و سازمان-دهندگان داشت." گنز آشکار می-سازد که چاوز در تیم رهبری خود ریشه داشت که ویژگی اعضاء آن مهارت-های گوناگون، شبکه-ها، تجربه-های زندگی و اندوخته-ای از کنش جمعی بود(۲۰۰۰: ۲۷-۲۶+۱). در هر دوی این جنبش-ها، رهبری گوناگون به وجود آورنده-ی خلاقیت و نوآوری-های امیدوار کننده بود و امکان پیروزی را افزایش می-داد.

یک نمونه-ی تعیین-کننده از خلاقیت تیم رهبری راه، کارزار حقوق مدنی سال ۱۹۶۳ بیرمینگام آلاباما در اختیار ما می-گذارد. استراتژی آن کارزار کنش توده-ای مستقیم را جهت فلج کردن شهر از طریق تظاهرات، دستگیری-های توده-ای برای پُر کردن زندان-ها و بایکوت اقتصادی طلب می-کرد. بسیج و گسیل هزاران معترض [به خیابان-ها] کلید این استراتژی بود. بدون آن استراتژی نظم اجتماعی برقرار می-شد و جنبش شکست می-خورد. در مرحله-ای، لوترکینگ و "کنفرانس رهبری مسیحی جنوب" (اس. سی. ال. سی) نتوانستند تظاهرکننده کافی برای پُر کردن زندان-ها بسیج کنند و اغتشاش توده-ای را به وجود آورند. کارزار در لبه-ی پرتگاه شکست قرار داشت. در این بین، رده-ی دوم رهبری لوترکینگ هزاران جوان را برای شرکت در تظاهرات

بسیج کرد (موریس، ۱۹۹۳؛ گارو، ۱۹۸۶؛ برانچ ۱۹۸۸؛ فرکلو ۱۹۸۷). در تیم رهبری بحث شدیدی در گرفته بود بر سر این که آیا جوانان باید به فعالیت فراخوانده شوند تا با سرکوبی رودررو شوند که مطمئناً عاملان کنترل اجتماعی اعمال می-کنند؟ طی یک آخر هفته-ی بحرانی، لوترکینگ در فعالیتی خارج از شهر شرکت کرد و تنها در بازگشت بود که دریافت که تیم رهبری صد-ها جوان را به شرکت در تظاهرات فراخوانده بود، در حالی-که هزاران نفر دیگر نیز در راه بوده-اند. لوترکینگ که گزینه-ی چندانی نداشت، این استراتژی را پذیرفت. جوانان زندان-ها را پُر کردند، فضاهای عمومی را بستند و به تحریک پلیس در استفاده از سگ-های مهاجم، باطوم و شیلنگ-های آب آتشفشانی پرداختند و بدین وسیله به بحرانی که برای پیروز شدن در این مبارزه لازم بود، سرعت بخشیدند. اگر رهبری نتوانسته بود خلاقانه عمل کند، این کارزار را باخته بودند و احتمال داشت کل جنبش با شکست روبه-رو شود. کارزار، اما، به خاطر داشتن رهبری خلاق پیروز شد، و مدلی شد برای اعتراضات بیش-تری که رژیم جیم کرو را سرنگون ساخت. این تیم رهبری بود و نه رهبر همه توان منزوی پر جذبه (کاریزماتیک) که یک گروه حمایت کننده-ی پرهیاهو را بسیج کرد و تصمیم بر گسیل آن-ها [به خیابان-ها] گرفت.

جنبش-های دارای تیم رهبری که از رهبران داخل و خارج تشکیل شده باشند، بیش-ترین شانس پیروزی را دارند (مارکس و یوسین ۱۹۷۱؛ گنز ۲۰۰۰). رهبرانی که از اعضاء گروه چالش-گر اند، اهمیت اساسی دارند؛ چرا که پایه در ساختارهای نهادی

و فرهنگ گروه جنبش داشته و به خاطر عضویت مشترک در گروه و سرنوشت یکسان از مشروعیت برخوردار اند. تجارب زیستی آن-ها نسبت به انگیزه چالش-گران و منابع فرهنگی و تشکیلاتی آن-ها که لازمه-ی بسیج موفقیت-آمیز است، به آن-ها شناخت و بینش ارائه می-دهد. بدین ترتیب، این رهبران مکزیکی و امریکائی-مکزیکی کارگران کشاورزی بودند که تصمیم گرفتند حمایت کارگران را برای یک اعتصاب انگور به بوته-ی آزمون بگذارند، بدین صورت که تجمعی را در سالن "بانوی کلیسای گوادلوپ ما در دلانو" مرکز مذهبی این جماعت در ۱۶ سپتامبر، روز استقلال، مکزیک ترتیب دادند (گنز ۲۰۰۰ : ۱۰۳۱). این رهبران بومی با یادآوری تاریخ مکزیک و استفاده از نمادها و منابع جماعت مذهبی کارگران کشاورزی، شعله-ی جنبش اجتماعی را برافروختند. همین طور هم لوترکینگ و دیگر رهبران حقوق مدنی طی فصل پاک از بایکوت استفاده کردند و دستگیری در روزهای تعطیلی مذهبی را مدیریت کردند، به خاطر درکی که از این نمادگری داشتند. (موریس ۱۹۸۴)

رهبران جنبش اجتماعی که از بیرون گروه-های چالش-گر برخاسته-اند، ارزنده و کارآمد اند زیرا می-توانند به شبکه-های اجتماعی مرتبط شوند، شبکه-هائی که در غیر این صورت در اختیار گروه-های چالش-گر قرار نمی-گرفت. آن-ها تحلیل-ها و بینش-های جدیدی از منابع فرهنگی خارج از جنبش را به درون آن می-آورند، مخصوصاً اندوخته-ی کنش جمعی که رهبران بیرونی می-توانند از دیگر جنبش-ها یاد گرفته-اند، مناسب و مفید است. بدین ترتیب، جنبش حقوق مدنی از رهبرانی سود می-جوید که در

جنبش‌های کمونیستی، کارگری و جنبش صلح فعال بوده‌اند. با این همه، رهبران بیرون از جنبش غالباً به خاطر غضب مقام رهبری و ایجاد خصومت و حسادت مساله‌ساز می‌شوند که می‌تواند به از هم پاشی و انشعاب منجر شود (مارکس و یوسین ۱۹۷۲؛ مک آدام ۱۹۸۸). حتی از آن هم مهم‌تر، اگر رهبران بیرون از جنبش بر فرایند رهبری غلبه داشته باشند، به دلیل فقدان درک از گروه چالش‌گر، سطح نازل انگیزه و احتمال این که پاسخ‌گوی آحاد جنبش نباشند، می‌توانند گزینه‌های استراتژیک ضعیفی داشته باشند (گنز ۲۰۰۰). ظاهراً جنبش‌هایی که رهبران خود را از بیرون به خدمت می‌گیرند ولی اطمینان حاصل می‌کنند که آن‌ها به لحاظ تعداد و استراتژی غلبه ندارند، احتمال پیروزی‌شان بیش‌تر است.

اگر رهبری خلاق و مبتکر از فرایند تصمیم‌گیری جمعی بر آید، رهبران فقط در صورتی کارا و موثر اند که بتوانند گروهی و با دقت فکر کنند. ساختار و ماهیت سازمان‌های جنبش اجتماعی در سطح گسترده‌ای تعیین‌کننده‌ی آنست که آیا رهبران، از این آزادی برخوردارند که به طور جمعی و به طور خلاق کارکرد داشته باشند. هم تحلیل‌گران کلاسیک (میشل ۱۹۵۹) و هم معاصر (پیوان و کلوارد ۱۹۷۷؛ شوارچ و دیگران ۱۹۸۱) هشدار می‌دهند که رهبری در جنبش‌های اجتماعی می‌تواند استبدادی و به مشغله‌ی ذهنی منافع شخصی تنگ‌نظرانه تبدیل شود، به طوری‌که شانس پیروزی جنبش را کم یا کل جنبش را از مسیر خود منحرف کند. هم

شکل-های سازمان-های بوروکراتیک و هم شکل-های "بی ساختار" به دلایل متضادی، گرایش به سرکوب رهبری خلاق دارند. جنبش-های اجتماعی بوروکراتیک تصمیم-گیری روزمره را ترجیح می-دهند و معمولاً از عدم قاطعیتی اجتناب می-کنند که در مشارکت توده-ای و گرایشات ابتکاری نهفته است (موریس ۱۹۸۴). جنبش-های اجتماعی که تلاش می-کنند از داشتن ساختار و هرم [ساختاری] دوری کنند، در معرض این خطر قرار می-گیرند که بی آن که متوجه شوند رهبری "نامشهود" مستبدی آن-ها را غافلگیر کند و فارغ از ساختارهای پاسخ-گو عمل کند (فریمن ۱۹۷۲؛ هنیش ۲۰۰۱). هیچ یک از این شکل-های سازمانی آن-جا که گزینه-های متعددی در اختیار جمع قرار دارد، ارتقاء-دهنده-ی اندیشیدن دموکراتیک به طور نامحدود نیستند. بر عکس، جنبش-های اجتماعی که ساختارهای مشورتی دارند که مشوق و ارتقاء-دهنده-ی تصمیم-گیری خلاق، سازنده و جمعی است، از چنین مسائلی در امان اند. (نگاه کنید به گنز ۲۰۰۰)

با این وجود، هیچ ساختاری نیست که برای همه-ی انواع جنبش-ها مناسب باشد. برای مثال، پاره-ای جنبش-های مذهبی با رهبری پرچم (کاریزماتیک) موفق می-شوند. این جنبش-ها دارای ساختارهای تشکیلاتی هستند که اقتدار رهبری پرچم (کاریزماتیک) را نیرو می-بخشند. افزون بر این، جنبش-های اجتماعی تکوین یافته معمولاً سازمان-های متعددی را شامل می-شوند. ما بر این باور ایم که تنوع شکل-های

تشکیلاتی، احتمال پیروزی جنبش اجتماعی را از طریق تخصص پیدا کردن در فعالیت مختلف اما تکمیل-کننده افزایش می-دهد. این پویا می-تواند به تیم رهبری از رهبران گوناگون جنبش اجتماعی منجر شود که جنبش را به سوی هدف-های آن، از طریق همکاری و رقابت سوق دهد. همین پویا می-تواند به رقابت و درگیری نابودکننده فرو کاسته شود که نتیجه-اش شکست است. با این همه، با در نظر گرفتن همه-ی جوانب، با گنز(۲۰۰۰) توافق داریم که تیم-ها-ی دارای رهبری گوناگون مستقر در ساختارهای تشکیلاتی مقتدر که مناسب بحث علنی و انتقادی و بررسی دقیق چالش-گرانه باشند، احتمال پیروزی-شان بیش-تر است زیرا چنین رهبرانی طی پیشبرد فعالیت-های رهبری خلاقیت و ابتکار از خود نشان می-دهند.

نتیجه-گیری-ها

در این فصل کوشیدیم نشان دهیم که رهبری جنبش اجتماعی در همه-ی سطوح فعالیت جنبش اجتماعی اهمیت دارد. با ادبیاتی که پیرامون این موضوع (روبنس ۱۹۹۷؛ امین-زاده و دیگران ۲۰۰۱؛ گلدستن ۲۰۰۱؛ بارکر و دیگران ۲۰۰۱) منتشر شده است توافق داریم که تحلیل-گران جنبش اجتماعی باید جعبه-ی سیاه رهبری را باز کنند و پیرامون تاثیر رهبری بر برآمد، پویایی و پی-آمدهای جنبش-های اجتماعی تئوری تدوین کنند و تحقیقات تجربی ارائه دهند. از منظر ما، رهبری جنبش اجتماعی فعالیت باقی-مانده-ای نیست که از ساختارهای سیاسی و اقتصادی استنتاج-پذیر باشد.

ما کاملاً با تحلیل-گران فرایند سیاسی موافق ایم که زمینه-ی ساختاری یک جنبش بر رهبری آن از طریق ایجاد فرصت-ها و محدودیت-ها عمیقاً اثر می-گذارد. این فرصت-ها و محدودیت-ها بر آن-چه رهبران می-توانند یا نمی-توانند انجام دهند تاثیر می-گذارد. در عین حال، رویکرد ما به رهبری این است که رهبران به ایجاد یا نابودی واقعیت-های سیاسی و اجتماعی- اقتصادی کمک می-کنند و بر برنامه-ها و نتایج جنبش-های اجتماعی اثر دارند. رهبران بسترهای ساختاری مناسب را تفسیر و ضعف-ها، قوت-ها و تناقضات آن-ها را مشخص کرده و بر چگونگی استفاده از آن-ها برای هدف-های جنبش تصمیم-گیری می-کنند. به باور ما تئوری جنبش اجتماعی باید از گرایش به این امر اجتناب ورزد که فرصت-های سیاسی را به مثابه-ی بخشی از ساختاری تلقی کند که همیشه در رابطه با جنبش-های اجتماعی، امری بیرونی به شمار می-رود. برای نمونه، رهبران سیاه پوست مدت-ها پیش از عینیت-یافتن جنگ سرد، زمینه-ها را فراهم و ارتباطات را به منظور استفاده از عرصه-ی بین-المللی به وجود آورده بودند. رهبران جنبش حقوق مدنی، از آن جا که اقدامات اولیه انجام شده بود، برای استفاده از سیاست جنگ سرد تثبیت شده بودند.

مک آدام، تارو و تیلی (۲۰۰۰) به درستی خواهان بررسی سازوکارها و فرایندهایی هستند که پیش برنده-ی سیاست مورد بحث و اختلاف است. اما آن-ها [مک آدام، و...] نمی-توانند رهبری را به مثابه سازوکار یا فرایند یا حتی امری تحلیل کنند که پیوندهای

آشکاری با تصمیم-گیری-ها یا نتایج سیاست مورد بحث و اختلاف دارد. بحث ما این است که مسائل مربوط به رهبری باید در پیوند با این بحث جنبه-ی اساسی داشته باشد: رهبران تحت چه شرایط و با کدام ابزار می-توانند از شرایط ساختاری استفاده کنند یا آن-ها را تغییر دهند؟ شرایط پیرامونی تصمیم-گیری استراتژیک را چگونه محدود می-کند و این امر چگونه با پی-آمدهای گوناگون جنبش تغییر می-کند؟ انواع گوناگون جنبش-ها از رهبرانی که در نهادها تثبیت شده-اند چگونه استفاده می-کنند و رهبران چگونه در درون تشکیلات-های جنبش تکوین پیدا می-کنند؟ چه نوع فوروم-های فرهنگی برای بسط سرمایه-ی فرهنگی در گروه-های ستم-دیده و محروم عملکرد دارند؟ رهبران و تیم رهبری چگونه استراتژی-ها و چارچوب-های موثر را به وجود می-آورند؟ چه نوع ساختارهای تشکیلاتی، در خور رهبری دموکراتیک و شرکت-کنندگان به مثابه-ی سوژه-اند؟ پیوندها بین رهبران در درون جنبش-ها و بین جنبش-ها چگونه به وجود می-آید و حفظ می-شود؟ این پیوندها چگونه بر استراتژی-ها و ائتلاف-ها اثر می-گذارند؟ رهبران جنبش چگونه به چالش-گران نخبه تبدیل می-شوند و پیوندهای آن-ها با رهبران درون دولت و دیگر بخش-ها بر آماج، استراتژی و نتایج جنبش چگونه اثر می-گذارند؟ این پرسش-ها نیاز به بررسی تجربی دارد تا درک ما از چگونگی تاثیر متقابل عامل و ساختار در پویش جنبش-های اجتماعی را بسط و گسترش دهد.

ابتکارات و گزینه‌های بشر راهنمای جنبش‌های اجتماعی است. پایه و ریشه‌ی عامل جنبش اجتماعی در این ابتکارها و گزینه‌ها نهفته است. رهبران جنبش‌های اجتماعی کنش‌گرانی هستند که دست و مغزشان به گونه‌ی بی تناسبی بر سوپاپ‌های جنبش‌های اجتماعی قرار گرفته است. آن‌چه آن‌ها انجام می‌دهند حائز اهمیت است و این وظیفه‌ی تحلیل‌گران جنبش اجتماعی است که پوییش و فراگشت‌هائی را روشن کنند که کار رهبران جنبش اجتماعی را ممکن می‌کند یا مانع می‌شود.

یادداشت‌ها:

- ۱- به دلیل محدودیت جا به ادبیات پر دامنه‌ی تشکیلاتی و روان‌شناختی پیرامون رهبری نمی‌پردازیم، با وجودی که معتقدیم چنین کاری به تئوری جنبش اجتماعی ربط دارد و نظرات ما را عموماً غنا می‌بخشد. برای نمونه، نظریه‌پردازان تشکیلاتی بر اهمیت بستر اوضاع و شرایط، شیوه‌هائی که رهبران به دیگران جهت رهبری کمک می‌کنند و توزیع رهبری در تشکیلات‌ها تاکید می‌کنند (نگاه کنید به بریمن ۱۹۹۶: ۲۸۴-۲۸۳). پیرامون گزارشات اخیر در باره‌ی این ادبیات، نگاه کنید به - نوشته‌ی ار. بارکر ۲۰۰۱؛ برود بک ۲۰۰۱؛ و ویریز ۲۰۰۱).
- ۲- بسیاری از مثال‌های خود را، با قبول گرایش به جنبش‌های معاصر غرب، از جنبش اجتماعی حقوق مدنی برگرفته‌ایم زیرا از نظر ما این مورد برای درک پوییش رهبری عالی‌ترین نمونه به شمار می‌رود.
- ۳- تحلیل‌های اثرگذار مربوط به بسترسازی در مورد جنبش حقوق مدنی (سنو و بن-فورد ۱۹۹۲؛ تارو ۱۹۹۸) بر این استدلال مبتنی بوده‌اند که چارچوب راهنمای آن‌ها چارچوب "حقوق" بوده و این که این چارچوب به این دلیل به وجود آمد که مبارزات اولیه‌ی سیاه‌پوستان در دادگاه‌ها جریان داشت. در این مورد چارچوب حقوقی‌ای که مورد استفاده بود، چارچوبی بود که لوترکینگ و دیگر رهبران حقوق مدنی اتخاذ کردند و در هماهنگی با فرهنگ جماعت سیاه پوست قرار داشت. به نظر ما این توضیح غلط است. رهبران جنبش حقوق مدنی اساساً از چارچوب "آزادی و عدالت" کلیسای سیاه‌پوستان استفاده کردند و نه از چارچوب "حقوق" دادگاه‌ها. این چارچوب است که شخص در

نوشته‌ها، موزیک و سخنرانی‌های جنبش مشاهده می‌کند. برای نمونه، در سخنرانی سال ۱۹۶۳ لوتر کینگ تحت عنوان: "روپائی در سر دارم" کلمه‌ی "آزادی" یا "آزاد" نوزده بار و کلمه‌ی "عدالت" نه بار آمده است. کلمه‌ی "حقوق" سه بار و آن هم نه چندان به گونه‌ی برجسته تکرار شده است. همین طور هم، در سال ۱۹۵۵، در آغاز جنبش مدرن لوتر کینگ اعلام کرد که جنبش [حقوق مدنی] چیزی کمتر از آزادی و عدالت را نمی‌پذیرد و این که "ما برای تولد عدالت در جماعت خود به اعتراض برخاسته‌ایم". چارچوب آزادی در نام‌هائی که کارزارها، رویدادها و فعالیت فرهنگی دارند، بازتاب یافته است. بدین ترتیب، این عنوان‌ها وجود داشته است: "اتوبوس‌های آزادی"، "تابستان آزادی"، "حزب دموکراتیک می‌سی‌سی‌پی آزادی"، "مدرسه‌های آزادی"، "سرود‌های آزادی" و "جنبش آزادی شیکاگو". مردم سیاه‌پوست به پیام مبارزه برای آزادی و عدالت پاسخ دادند و جنبش طوری شکل گرفت که بتواند به این کشش [در مبارزه] پاسخگو باشد.

۴- در خصوص بحثی پیرامون نقش با اهمیت سازمان‌های "پر نماینده" از قبیل کلیسای سیاه پوست- که تحت کنترل گروه‌های بالقوه چالش‌گر اند- در تدارک چارچوب‌های کنش جمعی معطوف به نهادها، نگاه کنید به موریس (۲۰۰۰).

منابع:

- ران امین‌زاده، جک گلدستن و الیزابت پری. ۲۰۰۱. "پویش رهبری و پویش مشاخره" در "سکوت و صدا در سیاست مشاخره" کمبریج: مطبوعات دانشگاه کمبریج.

- جی اندریا بیکر، ۱۹۸۶. "مساله‌ی اقتدار در گروه‌های رادیکال جنبش: یک مورد پژوهشی سازمان لزی - فمینیستی" ص ۱۵۵-۱۳۵. "رهبران و پیروان: چالشی برای آینده" نشر لوئی. ای. چورخر. گرین ویچ کانتی کت: مطبوعات: جی. ای. آی.

- لی آن. باناسزک ۱۹۹۶، "چرا جنبش‌ها پیروز می‌شوند یا شکست می‌خورند: فرصت‌ها، فرهنگ و مبارزه برای حق رای زنان"، پرینستن، نیوجرسی: مطبوعات دانشگاه پرینستن.

- کولین بارکر، الن جانسن و مایکل لاوالت، ۲۰۰۱. "مسائل مربوط به رهبری" نشر کولین بارکر، الن جانسن و مایکل لاوالت. منچستر: مطبوعات دانشگاه منچستر.

- کولین بارکر. ۲۰۰۱. "رابرت میشل و بازی بی رحمانه"، ص-ص ۲۴-۲۳ در "رهبری در جنبش‌های اجتماعی" نشر کولین بارکر، الن جانسن و مایکل لاولت. مطبوعات دانشگاه منچستر، ۲۰۰۱.
- ای. ریچارد بارکر ۲۰۰۱. "ماهیت رهبری" در مجله-ی "روابط انسانی" شماره-ی ۵۴ (۴): ص-ص ۴۶۹ تا ۴۹۴.
- برنیس مک نر بارنت، ۱۹۹۳. "رهبران نامشهود زنان سیاه پوست جنوب در جنبش حقوق مدنی: محدودیت‌های سه-گانه-ی جنسیت، نژاد و طبقه." در مجله-ی جنیست و جامعه "شماره ۷ (۲): ص-ص ۱۸۲-۱۶۲.
- روبرت دی. بن فورد. ۱۹۹۳. "دعواهای مربوط به چارچوب‌ها در جنبش خلع سلاح اتمی." در مجله-ی "نیروهای اجتماعی" شماره-ی ۷۱ (۳): ص-ص ۷۰۱ تا ۶۷۷.
- ربرت دی. بن فورد ۱۹۹۷. "نقد یک رهبر درون جنبش از چشم-انداز بسترسازی جنبش اجتماعی"، در مجله-ی "بررسی جامعه شناختی" شماره-ی ۶۷ (۴): ص-ص ۴۳۰-۴۰۹.
- روبرت دی. بن فورد و دیوید ای. سنو. ۲۰۰۰. "فراگشت-های بسترسازی و جنبش‌های اجتماعی: یک توضیح و ارزیابی مختصر" در مجله-ی سالانه-ی جامعه-شناسی "جلد ۲۶: ص-ص ۶۳۹-۶۱۱.
- لرون بنت پسر. ۱۹۷۰. "زمانی-که انسان‌ها ساعت ملاقات داشتند." ص-ص ۳۹-۷ در "مارتین لوتر کینگ پسر: یک شرح حال" نشر سی. اریک لینکلن. نیویورک: هیل وونگ.
- هربرت بلومر. ۱۹۵۱. "رفتار جمعی" ص-ص ۲۲۲-۱۶۶، در "اصول جامعه شناسی" نشر ای. ام. لی. نیویورک: بارنس و نوبل
- برانچ تیلور ۱۹۸۸. "جدا کردن دریاها" نیویورک: سیمن و شوستر.
- کرین برین-تون ۱۹۵۲. "کالبد شکافی انقلاب"، نیویورک: کتابفروشی وینتج
- اف برودبک ۲۰۰۱، "رهبری در سازمان-ها، روان-شناسی آن" ص-ص ۸۵۷۳-۸۵۶۹، در "دائرة-المعارف بین-المللی علوم اجتماعی و رفتاری" نشر نیل جی. سملر و پال بی. بالتس. ۲۰۰۱.
- ام هلن برون ۱۹۸۹، "سازمان-دهی فعالیت در جنبش زنان: نمونه-ای از توزیع رهبری" در مجله-ی "تحقیق بین-المللی جنبش اجتماعی" شماره ۲: ص-ص ۲۴۰-۲۲۵.
- الن بریمن، ۱۹۹۶، "رهبری در سازمان ها." ص-ص ۲۹۲-۲۷۶ در مجله-ی "راهنمای بررسی تشکیلات-ها" نشر استوارت ار. کگل، سینتیا هاردی و والتر ار. نورد. تونزد اوکز، کالیفرنیا: سیج.

- ای. ریچارد کوتو. ۱۹۹۳. "روایت، فضای آزاد و رهبری سیاسی در جنبش‌های اجتماعی"، در مجله‌ی "سیاست" شماره‌ی ۵۵ (۱)، ص-ص ۷۹-۵۷.
- دوریز، ام. اف. ار. کتز ۲۰۰۱. "رهبری در تشکیلات و جامعه‌شناسی آن" ص-ص ۸۵۷۸-۸۵۷۳ در مجله‌ی دائره‌المعارف علوم اجتماعی و رفتاری، نشر نیل جی سملمر و پال بی. بالتز، ۲۰۰۱.
- جنیفر لی دیزنی و جویس گلب ۲۰۰۰، "پیروزی تشکیلاتی فمینیستی": وضعیت سازمان‌های جنبش زنان ایالات متحده در دهه‌ی نو، در مجله‌ی "زنان و سیاست"، شماره ۲۱ (۴): ۷۶-۳۹.
- مارگارت آیشلر ۱۹۷۷ "رهبری در جنبش‌های اجتماعی"، در مجله‌ی "بررسی جامعه‌شناختی"، شماره‌ی ۴۷ (۲) ۱۰۷-۹۹.
- جان اچ. اونز "زمینه‌های چند سازمانی و محتوای چارچوب تشکیلات جنبش اجتماعی: جنبش طرفدار گزینش" در مجله‌ی "بررسی جامعه‌شناختی" شماره ۶۷ (۴): ۴۶۹-۴۵۱.
- آدم فرکلو ۱۹۸۷ "بازپس گرفتن روح امریکا: کنفرانس رهبری مسیحی جنوب و مارتین لوتر کینگ پسر" آتنز، جورجیا: مطبوعات دانشگاه جورجیا.
- ریچارد فلکس ۱۹۷۱، "جوانی و دگرگونی اجتماعی" شیکاگو: مارک هم. فریمن، جو. ۱۹۷۲، "استبداد بی ساختاری" ص-ص ۲۹۹-۲۸۵، در انتشارات آن کودت، الن لوین و آنتا راین "فمینیسم رادیکال" نیویورک: مطبوعات کوادرانگل.
- پیش گفته ۱۹۷۵، "سیاست رهائی زنان"، نیویورک: کنگ من.
- ویلیام گمسن و گدی ولفزفلد، ۱۹۹۳، "جنبش‌ها و رسانه‌ها به مثابه‌ی سیستم‌های دارای تاثیر متقابل"، در مجله‌ی "سالنامه‌ی آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی" شماره ۵۲۸: ص-ص ۱۲۵-۱۱۴.
- مارشال گنز ۲۰۰۰، "منابع و پرمایگی: ظرفیت استراتژیک اتحادیه‌سازی در کشاورزی کالیفرنیا: ۱۹۶۶-۱۹۵۹، "ژورنال جامعه‌شناسی امریکا" شماره ۱۰۵ (۴) : ص-ص ۶۲-۱۰۰۳.
- دیوید گارو ۱۹۸۶، "حمل صلیب: مارتین لوتر کینگ پسر، و کنفرانس رهبری مسیحی جنوب" نیویورک: ویلیام مورو.
- گرهاردز یورگن و دیترو روخت ۱۹۹۲ "بسیج ما بینی: سازماندهی و چارچوب سازی در دو کارزار اعتراضی در آلمان غربی" در مجله‌ی "ژورنال جامعه‌شناسی امریکائی" شماره ۹۸ (۳) نوامبر ص-ص ۵۹۵-۵۵۵.

- تد گلتین ۱۹۸۰، "تمامی جهان تماشا می-کند: [نقش] رسانه-های همگانی در ساختن و از بین بردن چپ جدید"، برکلی: مطبوعات دانشگاه کالیفرنیا.
- جک. ای. گولدستن ۲۰۰۱، "به سوی نسل چهارم تئوری انقلابی" در مجله-ی سالانه-ی علوم سیاسی، شماره ۴: ص-ص ۱۳۹-۸۷.
- گودوین، جف و جیمز. ام. یاسپر، ۱۹۹۹، "گرفتار در تاکی پیچان و درهم: جهت-گیری ساختاری تئوری فرایند سیاسی"، در مجله-ی فوروم جامعه شناختی شماره ۱۴ (۱): ص-ص ۵۴-۲۷.
- هیدی گات فرید و پنی وایس، ۱۹۹۴، "یک سازمان فمینیستی مرکب: شورای دانشگاه پوردیو پیرامون موقعیت زنان" در مجله-ی "زنان و سیاست" شماره-ی ۱۴ (۲): ص-ص ۴۴-۲۳.
- ژوزف ار. گوس فیلد ۱۹۶۶، "حوزه-های کارکردی رهبری در جنبش-های اجتماعی" نشر کولین بارکر، الن جانسن و میشل لاولت. منچستر: مطبوعات دانشگاه منچستر.
- کارل هنیش ۲۰۰۱، "مبارزات مربوط به رهبری در جنبش رهائی بخش زنان" ص-ص ۹۵-۷۷، در "رهبری در جنبش-های اجتماعی" نشر کولین بارکر، الن جانسن و میشائیل لاولت. منچستر: مطبوعات دانشگاه منچستر.
- استفان هارت ۱۹۹۶، "ابعاد فرهنگی جنبش-های اجتماعی: یک سنجش نظری مجدد و نقد ادبیات" در مجله-ی "جامعه شناسی مذهب" شماره-ی ۵۷ (۱): ص-ص ۱۰۰-۸۷.
- آن هردا رپ. ۱۹۹۸، "قدرت رهبری غیررسمی: رهبران زن در جنبش حقوق مدنی" در مجله-ی "تمرکز جامعه شناختی" شماره-ی ۳۱ (۴): ص-ص ۳۵۵-۳۴۱.
- کاترین ای. هول ۲۰۰۱ "محدودیت-های سیاسی چارچوب حقوق-ها: مورد ازدواج هم جنس-ها در هاوایی" در مجله-ی "چشم-اندازهای جامعه-شناختی: شماره-ی ۴ (۲) ص-ص ۲۳۲-۲۰۷.
- ام. جیمز. یاسپر ۱۹۹۷، "هنر اعتراض اخلاقی" شیکاگو: مطبوعات دانشگاه شیکاگو.
- بی کاتلین جونز ۱۹۹۳، "اقتدار دلسوزانه: دموکراسی و نمایندگی زنان" نیویوک: روتلج.
- کنت کنیستن ۱۹۶۸، "رادیکال-های جوان: یادداشت-هائی پیرامون جوانان متعهد" نیویوک: هاکت، بریس وورلد.

- برت کلدرمنز ۱۹۸۹، "سازماندهی برای دگرگونی: سازمان‌های جنبش‌های اجتماعی در اروپا و ایالات متحده" در مجله‌ی پژوهش بین‌المللی جنبش اجتماعی، شماره ۲: صص ۱۷ - ۲.
- ربکا ای. کلچ ۱۹۹۹، "یک نسل رده‌بندی شده: چپ جدید، راست جدید و دهه‌ی شصت، برکلی: مطبوعات دانشگاه کالیفرنیا.
- کورت لانگ و گلیدزی انگل لانگ، ۱۹۶۱، "پویش جمعی" نیویورک: شرکت تماس وای. کروول.
- وی. ای. لنین ۱۹۷۵، "چه باید کرد؟" پکن: مطبوعات زبان‌های خارجی.
- مارتین سیمور لیپست، ۱۹۷۲، "شورش در دانشگاه" بستن: لیتل، برون و شرکا.
- مارتین سیمور لیپست، مارتین ترو و جیمز کلمن، ۱۹۵۶، "دموکراسی اتحادیه‌ای" گاردن سیتی، نیویورک: کتاب‌فروشی انکر.
- جی جین منس بریج، ۱۹۸۵، "چرا ای. ار. ای را باختیم" شیکاگو: مطبوعات دانشگاه شیکاگو.
- سم مارولو ۱۹۸۸ "رهبری و عضویت در جنبش جلوگیری از اتم: مشخصات تئوری بسیج منابع" در مجله‌ی "فصل‌نامه‌ی جامعه‌شناختی" شماره‌ی ۲۹ (۳): صص ۴۲۷ - ۴۰۷.
- مارکس، تی گری و مایکل یوسین، ۱۹۷۱، "فعالیت اکثریت در جنبش‌های اقلیت" در مجله‌ی "ژورنال مسائل اجتماعی" شماره‌ی ۲۷: صص ۱۰۴ - ۸۱.
- کارل مارکس و فردریک انگلس ۱۹۶۸، منتخب آثار نیویورک: مطبوعات بین‌المللی.
- دوگ مک آدام، ۱۹۸۲، "فرایند سیاسی و تکوین شورش سیاه-پوستان" شیکاگو: مطبوعات دانشگاه شیکاگو.
- پیش گفته، ۱۹۸۸. "تابستان آزادی" نیویورک: مطبوعات دانشگاه آکسفورد.
- پیش گفته، ۱۹۹۶، "کارکردهای بسترسازی تاکتیک‌های جنبش: رفتار نمایشی استراتژیک در جنبش حقوق مدنی امریکا" صص ۳۵۵ - ۳۳۸. در "چشم اندازهای تطبیقی پیرامون جنبش‌های اجتماعی" نشر دوگ مک آدام، دی. جان مکاریتی وان مایرزالد. کمبریج: مطبوعات دانشگاه کمبریج.
- پیش گفته ۱۹۹۹ "فرایند سیاسی و تکوین شورش سیاه-پوستان" نشر شیکاگو: مطبوعات دانشگاه شیکاگو.

- دوگ مک آدام، دی جان مکاریتی و ان. مایر زالد، ۱۹۹۶، "چشم-اندازهای تطبیقی پیرامون جنبش‌های اجتماعی" کمبریج: مطبوعات دانشگاه کمبریج.
- دی جان مکاریتی و وان. مایرزالد ۲۰۰۲ "اعتبار یا بر جای تئوری بسیج منابع جنبش‌های اجتماعی" ص-ص ۵۶۵-۵۳۳، در راهنمای تئوری جامعه شناختی. نشر جاناتان اچ. تورنر. نیویورک: ناشران کلورر آکادمیک و پلنوم.
- دی جان مکاریتی و مایر ان. زالد، ۱۹۷۳، "راستای جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحده: حرفه‌ای-سازی و بسیج منابع" موریستن، نیو جرزی: "مطبوعات آموزش عمومی".
- دی جان مکاریتی و مایر ان زالد، ۱۹۷۷، "بسیج منابع و جنبش‌های اجتماعی: یک تئوری جانبدار" در مجله‌ی ژورنال امریکائی جامعه شناسی شماره‌ی ۸۲ (۶): ص-ص ۱۲۴۱-۱۲۱۲.
- پیش گفته، ۲۰۰۲، "سرزندگی پایدار تئوری بسیج منابع جنبش‌های اجتماعی." ص-ص ۵۶۵-۵۳۳. در مجله‌ی "راهنمای تئوری جامعه شناختی. نشر جوناتا اچ. تورنر. نیویورک: ناشران کلورر آکادمیک و پلنوم.
- آلبرتو ملوچی، ۱۹۹۶، "کدهای چالش-گر: کنش جمعی در عصر اطلاعات" کمبریج: مطبوعات دانشگاه کمبریج.
- روبرت میشل، ۱۹۶۲، "احزاب سیاسی" نیویورک: کتاب-فروشی کلیر.
- دی. آلدن موریس، ۱۹۸۴، "ریشه‌های جنبش حقوق مدنی: جماعات سیاه پوست در سازمان-دهی برای دگرگونی" نیویورک: مطبوعات آزاد.
- پیش گفته، ۱۹۹۳، "بررسی مجدد رودروئی بیرمینگام: تحلیل پوش و تاکتیک‌های بسیج-گری" در مجله‌ی "گزارش جامعه شناختی امریکائی" شماره‌ی ۵۸: ص-ص ۳۶۱-۳۶۲.
- پیش گفته، ۱۹۹۹، "ترازنامه جنبش حقوق مدنی: رویدادهای برجسته-ی سیاسی و روشنفکری" در مجله‌ی "گزارش سالانه-ی جامعه شناسی" شماره‌ی ۲۵: ۳۹-۵۱۷.
- پیش گفته، ۲۰۰۰، "تاملی بر تئوری جنبش اجتماعی: نقدها و پیشنهادات" در مجله‌ی "جامعه شناسی معاصر" شماره ۲۹: ص-ص ۴۵۴-۴۴۵.

- آلدن موریس و نومی برین، ۲۰۰۱، "جنبش‌های اجتماعی و آگاهی نیروهای مخالف" ص-ص ۳۷ - ۲۰، در " آگاهی نیروهای مخالف: ریشه‌های ذهنی اعتراض اجتماعی" نشر جین منسبریج و آلدن موریس، شیکاگو: مطبوعات دانشگاه شیکاگو.
- ای. هارولد نلسن، ۱۹۷۱، "رهبری و دگرگونی در یک جنبش تکاملی: تحلیلی از دگرگونی ساختار رهبری جنبش حقوق مدنی جنوب" در مجله‌ی "نیروهای اجتماعی" شماره-ی ۴۹ (۳) : ص-ص ۳۷۱ - ۳۵۳.
- آنتونی اوپرشال، ۱۹۷۳، "درگیری اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی" انگل وودکلیفس، نیوجرسی: پرنیس هال.
- سونیا اسپینا والن شال ۲۰۰۱، "چشم-اندازهایی در باره‌ی رهبری: رویکرد ما به پژوهش و مستند سازی در مورد رهبری برای یک دگرگون شونده"
- ام گرالڈ پلت و جی ستفان لیلی ۱۹۹۴، "چهره‌های چندگانه یک شخصیت پرجذبه (کاریزماتیک) : بنیان گذاری رهبری مارتین لوتر کینگ" ص-ص ۷۴-۵۵ در "خود، رفتار جمعی و جامعه: مقالاتی در احترام به کمک‌های رالف اچ. ترنر" نشر گرالڈ پلت و چد گردن. گرینیچ، سی. تی: مطبوعات جی. ای. آی .
- موریس پینارد و ریچارد همیلتن ۱۹۸۹ "روشنفکران و رهبری جنبش‌های اجتماعی: پاره‌ای چشم-اندازهای مقایسه‌ای" ص-ص ۱۰۷ - ۷۳ در نشر لوئی کریس برگ "تحقیق در جنبش‌های اجتماعی، درگیری‌ها و دگرگونی، جلد ۱۱.
- فرانس فوکس پیوان و ریچارد ای. کلووارد، ۱۹۷۷، "جنبش‌های مردم تپی دست: علت پیروزی و شکست آن‌ها" نیویورک: کتابفروشی وینتج.
- کریگ رینارمن ۱۹۸۸ "ساختار اجتماعی یک مساله‌ی مربوط به الکل"، "مورد مادران علیه رانندگان مست و کنترل اجتماعی در دهه‌ی هشتاد" در مجله‌ی "تئوری و جامعه" شماره ۱۷: ص-ص ۱۲۰ - ۹۱.
- مصطفی رجائی و کی فیلیپس ۱۹۸۸ "وفاداران (به حکومت) و انقلابیون: مقایسه‌ی رهبران سیاسی" نیویورک: پرگر.
- بلیندا روبرت ۱۹۹۷ "تاکی؟ تا کی؟ زنان افریقائی- امریکائی در مبارزه برای حقوق مدنی" نیویورک: مطبوعات دانشگاه آکسفورد.

- پی. جان رچ و استفان ساکس ۱۹۶۵ "بوروکرات-ها و پرشورها: کاوشی در رهبری جنبش-های اجتماعی" در مجله-ی "فصل-نامه-ی سیاسی غربی" شماره ۸ (۲): ص-ص ۲۶۱-۲۴۸.
- رت روزن ۲۰۰۰ "جهان شکاف برداشته: چگونه جنبش مدرن زنان امریکا را دگرگونه کرد" نیویورک: کتابفروشی پنگوئین.
- لیلا رپ و ورتا تیلور ۱۹۸۷ "بقا در دلدرمزاها: جنبش حقوق زنان امریکا، ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰، نیویورک: مطبوعات دانشگاه آکسفورد.
- شارلوته رایان، ۱۹۹۱، "کنش-باوری آغازین: استراتژی رسانه-ها برای سازمان-دهی توده-ی مردم" بستون: مطبوعات سوت اند.
- رودیگر اشمیت ۱۹۸۹ "به هم پیوستن سازمانی بین جنبش-های اجتماعی نوین و نخبگان سنتی: مورد جنبش صلح آلمان غربی" در مجله-ی "ژورنال اروپائی پژوهش سیاسی" شماره ۱۷ (۵): ص-ص ۵۹۸-۵۸۲.
- مایکل شوارتز، نومی روزنتال و لورا شوارتز، ۱۹۸۱، "درگیری عضو- رهبری در سازمان-های اعتراضی: مورد اتحاد کشاورزان جنوب" در مجله-ی "مسائل اجتماعی" شماره-ی ۲۹ (۱): ص-ص ۳۶-۲۲.
- بی. مارتین شفر ۲۰۰۰، "کار ائتلافی در بین گروه-های زیست محیطی: چه کسی مشارکت می-کند؟" در مجله-ی "پژوهش در جنبش-های اجتماعی، درگیری-ها و دگرگونی-ها" شماره-ی ۲۲: ص-ص ۱۲۶-۱۱۱.
- جی. نایل سملسر، ۱۹۶۲، "تئوری رفتار جمعی" نیویورک: مطبوعات آزاد.
- ای دیوید سنو و ربرت دی. بن فورد، ۱۹۹۲، "چارچوب-های بزرگ و دایره-ی اعتراض" ص-ص ۱۵۵-۱۳۳. در نشرآلدن دی موریس و کارل ام. مولر، "حدود نغور تئوری جنبش اجتماعی: نیهیون، سی تی: مطبوعات دانشگاه ییل.
- دیوید سنو و دیگران، ۱۹۸۶، "فرایند-های هماهنگی چارچوب-ها، بسیج خرد و مشارکت در جنبش" در مجله-ی "گزارش جامعه شناختی امریکائی" شماره-ی ۵۱ (اوت): ص-ص ۴۸۱-۴۶۴.

- سوزانه ستگن بورگ، ۱۹۸۶، "کار ائتلافی در جنبش‌های گزینه مدار: فرصت‌های تشکیلاتی و زیست-محیطی و موانع" در مجله-ی "مسائل اجتماعی" شماره-ی ۳۳ (۵): ص-ص ۳۹۰ - ۳۷۴.
- پیش گفته، ۱۹۸۸، "پی-آمدهای حرفه-ای سازی و شکل-بندی در جنبش‌های گزینه مدار" در مجله-ی "گزارش جامعه شناختی امریکائی" شماره ۵۳: ص-ص ۶۰۵ - ۵۸۵.
- پیش گفته، ۱۹۹۱، "جنبش گزینه مدار: تشکیلات و کنش باوری در مشاخره بر سر سقط جنین" نیویورک: مطبوعات دانشگاه آکسفورد.
- سیدنی تارو، ۱۹۹۸، "قدرت در جنبش: جنبش‌های اجتماعی و سیاست مشاخره-آمیز" چاپ دوم. نیویورک: مطبوعات دانشگاه کمبریج.
- ورتا تیلور، ۱۹۹۹، "جنسیت و جنبش‌های اجتماعی: فرایند-های جنسیت در جنبش‌های خودیاری زنان" در مجله-ی "جنسیت و جامعه" شماره-ی ۱۳ (۱): ص-ص ۳۳ - ۸.
- گی توخمن، ۱۹۷۸، "خبرسازی" نیویورک: مطبوعات آزاد.
- اچ. رالف ترنر و کیلیان ال. لوپس، ۱۹۸۷، "رفنار جمعی" چاپ سوم. انگل وود کلیف، نیوجرسی: پرستین هال.
- هنری ولت میر و جیمز پتراس، ۲۰۰۲، "پویش اجتماعی جنبش کارگران بی زمین روستائی برزیل: ده فرضیه پیرامون رهبری موفق" در مجله-ی "بررسی جامعه شناسی و مردم شناسی کانادائی" شماره-ی ۳۹ (۱) ص-ص ۹۶ - ۷۹.
- جی. ادوارد والش، ۱۹۸۱، "بسیج منابع و اعتراض شهروند در جماعات جزیره-ی سه مایلی" در مجله-ی "مسائل اجتماعی" شماره-ی ۲۹ (۱): ص-ص ۲۱ - ۱.
- ماکس وبر، ۱۹۶۸، "اقتصاد و جامعه" برکلی: مطبوعات دانشگاه کالیفرنیا.
- گری ویلز، ۱۹۹۴، "پاره-ای ترومپت-ها: ماهیت رهبری. نیویورک: سیمن و شوستر.
- جان ویلسن، ۱۹۷۳، "پیش-گفتاری بر جنبش‌های اجتماعی" نیویورک: کتاب-فروشی بیسیک.
- ان مایر زالد و روبرتا اش، ۱۹۶۶، "سازمان-های جنبش‌های اجتماعی: رشد، پوسیدگی و دگرگونی" در مجله-ی "نیروهای اجتماعی" شماره ۴۴ (۳): ص-ص ۳۴۱ - ۳۲۷.

- ان. مایر زالد و دی. جان مکاری، ۱۹۸۰، "صنایع جنبش‌های اجتماعی: رقابت و همکاری در بین سازمان‌های جنبش" ص-ص در "پژوهش در جنبش اجتماعی، درگیری‌ها و دگرگونی" نشر ال کریزبرگ، ۳: گرین ویچ، کانتیکت: مطبوعات جی. ای. آی.
- ای. لویس چورخر و ای. دیوید سنو، ۱۹۸۱، "رفتار جمعی: جنبش‌های اجتماعی" ص-ص ۴۸۲ - ۴۴۷، در نشر موریس روزن برگ و رالف اچ. ترنر، در "روان‌شناسی اجتماعی: چشم‌اندازهای جامعه‌شناختی. نیویورک: کتابفروشی بیسیک.

بازنشر کتابخانه ی گرایش مارکسی